
سرشت الوهی عیسی (ع) در نگاه ابن عربی (بررسی تطبیقی آرای ابن عربی درباره ماهیت الهی، ولایت و نبوت حضرت عیسی و مقایسه آن با آیات قرآن و آرای مسیحیان)

حسین حیدری*

◀ چکیده:

محبی‌الدین در خصوص ماهیت و نبوت عیسی (ع) سخنان غریبی دارد از جمله اینکه:

۱. اقامت روح عیسی قبل از تولد جسمانی او هزار سال به طول انجامیده است.
۲. علت خطای قائلان به تثلیث این نیست که عیسی را به خدایی گرفتند، بلکه خطای آنان این است که فقط عیسی را خدا پنداشتند، در حالی که همه جهان صورت خداست و به تعبیری دیگر، هستی مابین مخلوقات و خداوند تقسیم شده است.
۳. عیسی (ع) جامع خلافت الهی یعنی مراتب: ولایت، نبوت، امامت، امر، ملک و تمام رسالت است، و بدین ترتیب، خلافت او اتم و اکمل است و به وسیله او، دوره عبودیت در خلافت به اتمام رسیده است.
۴. وصف و فصّ نبوت اختصاص به عیسی (ع) دارد، و مراد او نبوت عامه ازلاً و ابداً به طریق اصالت می‌باشد که ویژه اوست.
۵. عیسی (ع) خاتم ولایت علی الاطلاق است.

نگارنده، برخی از آموزه‌های مذکور از ابن عربی و همچنین آرای برخی از عارفان قبل از وی (مانند حلاج) در باب وحدت وجود و حلول و اتحاد را متأثر از دیدگاه مسیحیان می‌داند، و به مشابهت‌هایی در باور محبی‌الدین در مورد عیسی (ع) با عقاید مسیحیان در باب عیسی مسیح قائل است، با این تفاوت که ابن عربی با نظر وحدت وجودی - نه وحدت شهودی - الوهیت عیسی (ع) را به همه کائنات تعمیم می‌دهد. برای اثبات مدعای مذکور این مقاله، اوصاف مسیح در کتاب مقدس عهد جدید، قرآن، و برخی فرق مسیحی و آثار ابن عربی بررسی شده و مشابهات نشان داده شده است.

◀ کلیدواژه‌ها:

ابن عربی، خلافت الهی، وحدت وجود، ولایت مطلقه، ختم نبوت، ختم ولایت، عیسی مسیح.

مقدمه

بی تردید، ابو عبدالله محیی الدین محمد بن علی بن محمد ابن العربی الحاتمی (۵۶۰-۶۳۸ ق)، بزرگ‌ترین چهره نظام عرفان فلسفی و یا فلسفه عرفانی در تاریخ اسلام بوده است. عرفان فلسفی او، مبتنی بر اندیشه وحدت وجود یا وحدت‌گرایی وجودی (Existencial Monism) و وحدت وجود-شهودی بوده است. ابن عربی تا شصت سالگی در شهرهای مرسیه، اشبیله، فاس، حلب و غیره به سر برده، پس از آن تا پایان عمر در دمشق رحل اقامت افکنده است.^۱ او در تألیف و تصنیف، از پرکارترین عالمان مسلمان شمرده می‌شود. در کتاب تاریخ و طبقه‌بندی آثار ابن عربی به قلم عثمان یحیی، بیش از ۸۰۰ عنوان اثر (کتاب و رساله) به او منتسب شده است.^۲ مهم‌ترین اثر ابن عربی، الفتحاح المکیه است که در طی ۳۶ سال (۶۳۶-۶۶۹) تألیف کرده است. دیگر اثر مهم او، فصوص الحکم است که در ۶۲۷ ق نگاشته است.

اندیشه او در باب وحدت وجود موجب شده است که بسیاری از عالمان اهل تسنن و تشیع، از قبیل ابن تیمیه و علامه مجلسی، او را تکفیر کنند، ولی در مقابل، کسی چون فخر رازی، او را ولی عظیم (الیواقیت والجواهر، ص ۳۶۲) بدانند و صدرالمتألهین او را شیخ العارف، الشیخ الجلیل، قدوة المکاشفین بخوانند.^۳

غیر از عقیده وحدت وجود، برخی از دیگر عقاید او نیز که بیشتر مترتب بر آموزه وحدت وجود اوست، مورد انتقاد شدید واقع شده است. سید حیدر آملی، به رغم آنکه از عارفان پیرو ابن عربی است، و کتابی به نام نصّ النصوص در شرح کتاب فصوص الحکم او نوشته، و او را «الشیخ المکمل» و «الشیخ الاعظم» نامیده است، عقیده او را در خصوص ولایت مطلقه و نیازمندی مهدی (ع) را در اظهار شریعت به عیسی (ع) نادرست و ناروا تشخیص داده است.^۴

راقم این سطور احتمال می‌دهد که نظر ابن عربی در مسئله شخصیت عیسی (ع) و خاتمیت او در ولایت غیر از قرآن کریم از برداشت و تفسیر غالب مسیحیان، از شخصیت عیسی (ع) در عهد جدید، تأثیر پذیرفته باشد و شاید فراتر از آن بتوان ادعا کرد که برخی از عقاید عارفان مسلمان در باب حقیقت محمدیه، «انا الحق» گفتن‌ها، وحدت

وجود، حلول، اتحاد و مسئله ولایت، به بیانی که حکیم ترمذی تدوین کننده و مبدع آنها بوده است، یادآور باور مسیحیان در مورد عیسی مسیح (ع) است. از این رو، در این مقاله ابتدا به اجمال، برخی از اوصاف و ویژگی‌های عیسی مسیح (ع) در عهد جدید ذکر می‌شود، و سپس عقیده قرآن در این باب بیان می‌گردد. مروری بر دیدگاه ابن عربی، به ویژه در کتاب‌های *فصوص الحکم* و *فتوحات*، بخش‌های بعدی این مقاله را تشکیل می‌دهد.

نخست. سیمای عیسی مسیح (ع) در عهد جدید

عیسی (یعنی نجات دهنده)، ملقب به مسیح یعنی تدهین شده (Metaphysical Bible, p.345)، بنا بر تفسیر غالب و رایج مسیحیت از عهدین، موجودی دو جنبه (دو سرشتی) بوده است:

الف: ماهیت فوق بشری عیسی مسیح (ع)

برخی از اوصاف مهم فوق طبیعی عیسی مسیح (ع) عبارت‌اند از:

۱. ازلی و ابدی بودن عیسی (ع). او طفلی بوده که در بیت لحم متولد شده، ولی طلوع او از قدیم و از ازل بوده است (میکاه: ۵/۲) او «در ابتدا» کلمه بوده (یوحنا: ۱/۱) قبل از اینکه ابراهیم پیدا شود، او بوده (یوحنا: ۱/۸) و جلال او قبل از آفرینش جهان بوده است. (یوحنا: ۱۷/۵) او آدم آخر (اول قرن‌تیان: ۱۵/۴۵)، اول و آخر (مکاشفه: ۱/۱۷ و ۲/۸) الف و یا (همان: ۱/۸ و ۲۲/۱۳) است.

۲. عیسی خالق است و خود مخلوق نیست: در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تخت‌ها و سلطنت‌ها و ریاسات و قوات همه به وسیله او و برای او آفریده شد و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد (کولسیان: ۱۶-۱/۱۸) و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات و حیات نور انسان بود. (یوحنا: ۱/۴-۳)

۳. مسیح حیات دارد و در همه جا می‌تواند حاضر شود. جایی که دو یا سه نفر به اسم او جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضر (متی: ۱۸/۲۰ و ۲۸، یوحنا: ۳/۱۲، ۱۶/۳۰)

و ۱۷/۲۱) و ساکن در ایمانداران (یوحنا: ۱۸ و ۲۰؛ ۱۴/۲۳) است و اکنون به دست راست خدا بنشسته است. (مرقس: ۱۶/۱۹؛ اول پطرس: ۳/۲۲) عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد الابد همان لایتغیر است. (عبرانیان: ۱۳/۸)

۴. تمامی قدرت در زمین و آسمان به عیسی داده شده (متی: ۲۸/۱۸) و فقط اوست که چون از آسمان آمده، به آسمان بالا رفت (یوحنا: ۳/۱۳) کسی جان او را نمی گیرد، بلکه خود او، آن را می نهد و قادر است آن را بنهد یا بازگیرد. (همان: ۱۷-۱۸/۱۰) مسیح در اعطای حیات جاودانی به دیگران تواناست (همان: ۱۷/۲) و شفا دهنده (مرقس: ۲۹-۱/۳۰) و آمرزنده گناهان (متی: ۹/۶) است. او شاه شاهان و رب الارباب است. (مکاشفه: ۱۹/۱۶)

۵. عیسی مسیح (ع) عالم مطلق است و همه چیز را می داند، بدین جهت که از خدا بیرون آمده است (یوحنا: ۱۶/۳۰) او همه را می شناخت و احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود، آنچه در انسان بود می دانست (یوحنا: ۲۴-۲۵/۲) و از حکمت خداوند برخوردار بود. (اول قرنیتیان: ۱۸/۴، ۱۳/۱ و ۶/۶۴)

۶. در مسیح «از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.» (کولسیان: ۲/۹)
۷. عیسی مسیح (ع) صورت خدای نادیده و نخست زاده تمامی آفریدگان است (همان: ۱/۱۵) به گفته عیسی (ع) خدای را هرگز کسی ندیده است. پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، هم او را ظاهر کرد (یوحنا: ۱۸-۱۹/۱) و پر از فیض و راستی و جلال بود، جلالی شایسته پسر یگانه پدر (همان: ۱/۱۴) از پری او، همگان بهره یافتند. شریعت به وسیله موسی (ع) عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید. (همان: ۱/۱۸-۱۷)

۸. عیسی (ع) از خدا مولود شده است و هر که والد را محبت می کند، مولود او را نیز محبت می کند. (اول یوحنا: ۵/۱)

ب. فراگیری رسالت عیسی (ع)، نجات بخشی و خاتمیت او در عهد جدید

۱. عیسی مسیح منزله از گناه است (یوحنا: ۲۸/۴۶ قرنیتیان: ۵/۲۱) و اساساً «او

ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست. هرکس در وی ثابت است گناه نمی‌کند.» (اول یوحنا: ۳/۵)

۲. او وارث جمیع موجودات (عبرانیان: ۱/۲) شبان و اسقف جان‌ها (۱ پطرس: ۲/۲۵) پیشوا و کامل کننده ایمان (عبرانیان: ۲/۱۲) رئیس نجات (لوقا: ۱/۶۹) داور انسان‌ها (متی: ۱۶/۲۷ و ۲۵/۳۱؛ ۲ قرنتیان: ۵/۱۰) مالک روز سبت (عبرانیان: ۲/۱۰) است و فراگیری پیام او تا آخر الزمان می‌باشد. (غلاطیان: ۱/۲)

۳. در عهد عتیق، نبوت به مفهوم پیشگویی (اشعیا: ۹/۷) و به معنای خبر دادن و موعظه کردن (خروج: ۴/۲۸) آمده است. عیسی مسیح نیز به عنوان واعظ و معلم و خبر دهنده (متی: ۹/۳۵؛ لوقا: ۱۸-۱۹/۴؛ یوحنا: ۱۶/۲۵) و پیشگو (متی: ۴/۱۷؛ مزمور: ۱۱۰/۴) معرفی شده، ولی مرتبه او در نبوت، بسیار بالاتر از دیگر انبیاست، و او ناقل سخن و پیام خدا نیست بلکه در یک کلام، تنها «کلمه» او می‌باشد: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان ابتدا نزد خدا بود.» (یوحنا: ۱-۱/۳) و «به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد» (همان: ۱۱/۱-۱۲) «شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.» (همان: ۱۷) عیسی ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد. (اول یوحنا: ۳/۸)

بر حسب عهد جدید، یحیی بشارت دهنده و تعمید دهنده عیسی (ع) بوده است. (مرقس: ۱/۸-۱؛ لوقا: ۳/۱۸؛ مرقس: ۹-۱۱/۱؛ لوقا: ۲۱-۲۲/۳؛ یوحنا: ۳۳-۲۶/۱).

۴. در نگاه مسیحیان، پیشمون عیسی، ملکی صدق مذکور در عهد عتیق (پیدایش ۱۴/۱۸) است. (عبرانیان: ۶/۲۰ و ۷/۱) ملکی صدق (Melchisedech, Melchizedek) — به معنای لغوی پادشاه راستی — چهره مهمی است که هم سمت پادشاهی و هم سمت روحانی را در زمان ابراهیم بر عهده داشته است. همو بود که در بازگشت از نبرد به ابراهیم نان و شراب داد. که در تفسیر عیسویان، نماد عشاء ربانی است و از این رو در مراسم عشاء ربانی، نام او برده می‌شود. ملکی صدق، ابراهیم را به نام خدای متعال

متبارک کرد و در مقابل، ابراهیم به رغم علو مقامش، عشریه خود را به او داد. ملکی صدق در عهدین با شهر اورشلیم نیز رابطه دارد و گفته‌اند پادشاه آنجاست. (مزمور: ۲/۷۶؛ پیدایش: ۱۷/۱۴ و ۱۴/۲۳-۲۰) مزمور ۱۱۰ می‌گوید مسیح از نسل اوست و با آنکه از لاویان نیست، ولی بر سلسله لاویان برتری دارد. (Webster, p.708)

۵. نبوت عیسی (ع) پس از تصلیب و رستاخیزش نیز ادامه یافت. (یوحنا: ۱۶/۱۶-۱۲) کهنات عیسی (ع) نیز بر دوام است (مزامیر: ۱۱۰/۴؛ عبریان: ۷/۲۵-۲۴) تا انقضای عالم همراه تمامی شاگردان است. (متی: ۲۸/۲۰) بر این نمونه، عیسی (ع) پس از مرگ خود را برای این افراد آشکار کرد: مریم مجدلیه (مرقس: ۱۶/۹؛ یوحنا: ۲۰/۱۰)، استیفان (اعمال: ۷/۵۵) پولس (همان: ۹/۴، ۱۸/۹ و ۶/۲۲)، یوحنا. (مکاشفه: ۱/۱۷) کلیسای کاتولیک با اعتقاد به آموزه تبدیل جوهری (Transubstantiation) و کلیسای لوتری با باور مشارکت در جوهر مسیح (Consubstantiation) بر حسب آیه‌های ۲۶-۲۴ باب ۱۴ انجیل مرقس و ۲۷-۲۹ متی معتقدند که در مراسم عشای ربانی (نان و شراب)، مسیح جسماً در نان و شراب مقدس حضور دارد و گروهی دیگر، به حضور روحانی عیسی در این گونه مراسم معتقدند، ولی به هر حال، وجه مشترک این اعتقادات، حضور فعال مسیح در این جهان و در تقدیس مؤمنان است.^۵ به هر حال، شفاعت او نیز همیشگی خواهد بود. (عبرانیان: ۷/۲۵)

۶. فراگیری پیام عیسی (ع) محدود به قوم، مکان و زمان ویژه‌ای نیست: «من تو را تعیین کردم تا برای اقوام غیر یهود نور باشی و ایشان را از چهار گوشه دنیا به سوی من راهنمایی کنی.» (اعمال: ۴۵/۱۳)

ج. پادشاهی آخر الزمان و مالکیت و داوری رستاخیز

مسیح، بنا بر گفته کتاب مقدس، ظهور ثانوی نیز خواهد داشت. (متی: ۲۴ و ۲۵؛ مرقس: ۱۳؛ لوقا: ۲۱) در زمان ظهور ثانوی او، همه طوایف زمین، پسر انسان (عیسی) را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را فراهم می‌آورد. (متی: ۳۰-۲۴/۳۱) ظهور مسیح

ضرورتاً پس از وقوع جنگ‌ها و فسادها تحقق خواهد یافت. (لوقا: ۲۱/۹) پادشاهی مطلقه مسیح، هزار سال به طول خواهد انجامید. (مکاشفه: ۲۱/۶-۴؛ دانیال: ۲/۴۵-۴۴ و ۱۲-۷/۱۴؛ اشعیاء: ۶۳/۶-۱) از جمله کارهای مهم زمان پس از ظهور او، در بند شدن شیطان و درافتادن او در هاویه است. (مکاشفه: ۲۰/۱) دوره هزار ساله حاکمیت عیسی، دوره وفور نعمات مادی است (اشعیاء: ۳۵/۲-۱) و سلامت حکمفرماست. (همان: ۲۴/۱۸-۳۳/۱۹؛ مکاشفه: ۱۹ و ۲۰) پس از درافتادن ابلیس دفتر اعمال مردگان گشوده شده، در مورد آنان داوری خواهد کرد. (مکاشفه: ۲۰/۱۳-۱۲)

اوصاف مذکور درباره عیسی (ع) زمینه‌ساز آموزه تثلیث در میان مسیحیان گردیده و در شورای نیقیه به عنوان باور جزمی کلیات آن، مورد قبول مسیحیان واقع شده است. با این حال در رعایت تناسب بعد بشری و فوق بشری عیسی (ع) اختلافات شدیدی به وجود آمده و بیشتر فرقه‌های مسیحی به دو شاخه مونوفیزیت (isitsMonoph) و دوфіزیت (Dyophysitism) تقسیم شده‌اند.

مونوفیزیت‌ها به فنای سرشت الهی در سرشت بشری یا برعکس آن (The New Catholic, p. 814) که در سده‌های چهارم تا ششم مورد جدال بوده است، باور داشته‌اند و مخالف آنان (غالب مسیحیان) که به تمایز ولی اتحاد طبایع الهی و بشری عیسی باور داشته‌اند، وابسته به دوسرشتی‌انگاری کلیسای یونان بوده‌اند. پیشروی آموزه مونوفیزیسیم را به ایوتیخس (۳۴۸-۴۵۸) رئیس دیری در قسطنطنیه نسبت داده‌اند. (Dictionary of Belief, p. 347) آرای مونوفیزیت‌ها از سوی پاپ لئو در ۴۴۹ و شورای کالسدون (۴۵۱) محکوم گردید، ولی در کلیساهای مصر و سوریه غربی و ارامنه ادامه حیات داد.^۶

آتاناسیوس (ف ۳۷۳ م) از بزرگان کلیسای مصر، معتقد بود که تجسم کلام خدا در عیسی، طبیعت بشری او را فسادناپذیر کرده است و موجب شده که او رستاخیز مجدد یابد.^۷

از مونوفیزیت‌های مشهور در عالم اسلام، یعقوبیان (Jacobites) بودند که بعد از «سال ۵۷۵ در عالم مسیحیت پدیدار شدند، و گستره نفوذ و قلمرو پیروان آن نا در

زمانی ۲۰ مطران و ۱۰۳ اسقف را در بر می‌گرفت. در سده ۱۲ میلادی این فرقه دو ملیون پیرو در سوریه، بین‌النهرین و... داشت و در دوره عباسیان در قلمرو خلافت اسلامی صاحب نفوذ و قدرت بودند.^۸ آنان برای عیسی (ع) فقط جنبه الوهیت قائل شدند و جنبه بشری عیسی را در مقابل جنبه الوهیت او محو و زائل می‌دانستند. از نظر آنان همچنان که فرشته خود را به صورت انسان ظاهر ساخته است، خداوند نیز در قالب عیسی خود را آشکار کرد و به تعبیری دیگر، خدا در عیسی حلول و اتحاد نیافت بلکه خود خدا، خود را به شکل عیسی نمایاند. کلیساهای سوریه، ارمنی، قبطی، حبشی و هندوستان قدیم این باور را داشتند. (توضیح الملل، ۱/۳۵۱)

دوم. دیدگاه قرآن درباره شخصیت و رسالت عیسی (ع)

۹۳ آیه از ۱۵ سوره قرآن کریم، عمدتاً در سوره‌های مدنی، به عیسی مسیح اشاره دارد و نام سه سوره قرآن (آل عمران، مائده و مریم) با او پیوند دارد. حضرت عیسی (ع) در قرآن، با نام‌های عیسی بن مریم، عیسی، و المسيح عیسی بن مریم، سه بار و المسيح ابن مریم، چهار بار و المسيح، سه بار است، ولی عهد جدید ترکیب عیسی مسیح را بیشتر به کار می‌برد.

بعضی از ویژگی‌ها و اوصاف عیسی در کتاب مقدس، مشابه و برخی دیگر در تضاد با قرآن است، زیرا قرآن به بشر بودن عیسی و دیگر انبیا تصریح دارد، «بدین ترتیب در قرآن، خدا بودن عیسی تکذیب شده و در عین حال به دنیا آمدن معجزه‌آسای او از زنی باکره مورد تأیید قرار گرفته است. چنین نگرشی بی‌سابقه نبوده است، چنان‌که از اوایل مسیحیت ایونیان (Ebionites) خدا بودن مسیح را قبول نداشتند، در عین حال معتقد بودند که عیسی از یک باکره تولد یافته است. (Dictionary of belief, p.154) نظر تئودوتوس بیزانیوی نیز چنین بود، زیرا وی اعتقاد داشت که عیسی از باکره‌ای به اراده پدر به دنیا آمده و او یک انسان یا یک انسان محض محض است» (فلسفه علم کلام، ص ۳۳۳)، جز آنکه خداوند آنان را مخاطب وحی خود کرده است.

در قرآن، اوصاف زیر برای عیسی (ع) ذکر شده است:

۱. او کلمه خدا (آل عمران / ۳۹ و ۴۵؛ نساء / ۱۷۱) و روح خدا (نساء / ۱۷۱) است. قرآن کریم در مورد پیامبران، فقط عیسی را کلمه خداوند خوانده است. (آل عمران / ۴۵؛ نساء / ۱۷۰؛ آل عمران / ۳۹)

اطلاق کلمه و روح بر عیسی در قرآن، دستاویز مسیحیان از جمله تیموثی (اسقف نسطوریان) در مناظره با مهدی عباسی بوده است. اسقف، کلمه و روح را در آیه مربوط به عیسی (ع) اشاره به اقانیم دوم (پسر) و سوم (روح القدس) دانسته است. (گاردیه و قنوتی، ۱/ ۶۱-۶۲) البته مفهوم کلمه در مسیحیت، تفاوت کارکردی بنیادین با قرآن دارد. در مسیحیت، کلمه همان لوگوس و واسطه خلقت است و رابط جهان مادی و غیر مادی است و فقط در مورد خود عیسی می‌گوید کلمه مجسم شد و شکل مجسم آن نیز کلمه است. (یوحنا: ۱/ ۳) شاید معادل «کلمه» در قرآن، خود امر «کن» باشد (آل عمران / ۵۹)، زیرا همه مخلوقات مادی و غیر مادی از منظر قرآن، کلمه خدا به شمار می‌روند. (کهف / ۱۰۹؛ لقمان / ۲۷) در نگاه قرآن، آفرینش جهان به صورت مباشر و بی‌واسطه است و از طریق واسطه‌ای آفریده نشده است. (مریم / ۳۶)

۲. خداوند از روح خویش در مریم دمیده است (تحریم / ۱۲) و تولد او از مریم باکره در پی بشارت فرشته خداوند صورت گرفت (مریم / ۱۷-۱۹) و سه بار به عنوان روح (نساء / ۱۷۱؛ انبیاء / ۹۱؛ تحریم / ۱۲) از او یاد شده است.

۳. مسیح بنده خداست نه پسر او. او در گهواره گفت: «من بنده خداوندم که به من کتاب آسمانی داده است و مرا پیامبر گردانیده است.» (مریم / ۳۰)

۴. خداوند به عیسی (ع) کتاب، حکمت، تورات و انجیل تعلیم داده است (آل عمران / ۴۸) و «مسیح بن مریم جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی آمده بودند و مادرش زن بسیار درستکاری بود و هر دو [مانند انسان‌های دیگر] غذا می‌خوردند.»^۹ قرآن هفت بار از جمله در سوره نساء آیه ۱۶۳- نام او را در کنار دیگر انبیا آورده است و ده بار از جمله در سوره صف آیه ۶- به عنوان رسول از او یاد کرده است.

۵. از جمله نعمت‌های خداوند بر عیسی (ع)، تأیید او از طرف روح القدس به‌ویژه در مورد سخن گفتن در گهواره بوده است. (مائده / ۱۰) عیسی (ع) معجزات بسیاری برای بنی اسرائیل آورده است از جمله اینکه از گل برای آنان چیزی به هیئت پرنده می‌ساخت و در آن می‌دمید و آن، به اذن الهی، پرنده‌ای [جاندار] می‌گردید و به اذن خداوند، نابینای مادرزاد و پسر را بهبود می‌بخشید و مردگان را زنده می‌کرد.^{۱۰} عیسی از آنچه قوم او می‌خوردند و در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، به آنان خبر می‌داد. (آل عمران / ۴۹)
۶. عیسی (ع) و مادرش، آیه‌ای (پدیده شگرفی) برای جهانیان بوده‌اند. (انبیاء / ۲۱؛ مؤمنون / ۵۰)
۷. عیسی (ع) مثل برای بنی اسرائیل بوده است. (زخرف / ۵۷ و ۵۹؛ آل عمران / ۵۹)
۸. عیسی (ع) در دنیا و آخرت، آبرومند و از مقربان خداوند بوده است (آل عمران / ۴۵) و مظهر رحمت (مریم / ۲۱) و از صالحین (آل عمران / ۴۶) است.
۹. عیسی (ع) را نکشتند و به صلیب نکشانند، بلکه امر به مباشران مشتبه شد. خداوند عیسی (ع) را به آسمان به سوی خویش بالا برد. (آل عمران / ۵۴-۵۵؛ نساء / ۱۵۷-۱۵۸؛ مائده / ۱۱۷)
۱۰. عیسی (ع) همچنان‌که روزی متولد شد (زلی نبود)، روزی می‌میرد و دیگر روز برخواهد خاست. (مریم / ۳۳)
۱۱. عیسی (ع) نشانه قیامت است. (زخرف / ۶۱)
۱۲. او در قیامت گواه (شهید) قوم خود خواهد بود (نساء / ۱۵۹؛ مائده / ۱۱۷) و وجیه است. (آل عمران / ۵۹)
۱۳. قرآن کافر می‌داند کسانی را که گفتند: «خداوند، همان عیسی بن مریم است و گفتند خداوند یکی از [اقانیم] سه‌گانه است، زیرا خدایی جز خداوند یگانه نیست. قائلان به خدایی عیسی (ع) اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، خداوند آنان را به عذابی دردناک دچار خواهد کرد.» (مائده / ۷۲-۷۳)
۱۴. خداوند سزاوار نیست که فرزندی داشته باشد [و او در تحقق امرش نیازمند

واسطه‌ای نیست]. آنگاه که خداوند کاری را مقرر فرماید، فقط به آن می‌گوید، موجود شو و بی‌درنگ موجود می‌شود. خداوند پروردگار او و دیگر آدمیان است.» (مریم / ۳۶-۳۵)

۱۵. باید اهل انجیل بر وفق آنچه در انجیل است، حکم کنند و گرنه از حق نافرمانی کرده‌اند. (مائده / ۴۶) نام و نشان پیامبر خاتم (ص) در انجیلی که نزد مسیحیان زمان حضرت محمد (ص) در نزد مسیحیان بوده، وجود داشته است و باید مسیحیان برحسب آن، به پیامبر خاتم ایمان آورند (اعراف / ۱۵۷)، زیرا عیسی (ع) به ظهور احمد (ع) بشارت داده بوده است. (صف / ۶)

سوم. دیدگاه ابن عربی در باب ماهیت عیسی (ع)

الف. جنبه‌های سه‌گانه ماهیت عیسی (ع)

محبی‌الدین در «فص حکمة عیسویه» به اختلاف مسیحیان در باب شأن عیسی (ع) پرداخته است؛ از این رو که بعضی در جهت بشری او نظر کرده، وی را فرزند مریم خواندند و بعضی دیگر با توجه به صورتی که به شکل بشر در مقابل مریم تمثیل یافته بود، او را به جبرئیل منسوب کردند و بعضی دیگر نیز به دلیل قدرت روحی عیسی در احیای اموات، وی را به خدا نسبت داده، روح الله خواندند. پس گاهی در عیسی (ع) حق توهم شده است، گاهی ملک، و گاهی بشر، گاه کلمه الله، گاه روح الله و گاه عبدالله.

چرا تا این حد اختلاف، فقط در مورد عیسی (ع) پدید آمده است؟ پاسخ محبی‌الدین این است که حق تعالی در مورد آدم [و دیگر آدمیان]، ابتدا تسویه جسم کرد، سپس از روح خود در او دمید^{۱۱}، ولی در مورد حضرت عیسی ابتدا نفخ روح شده سپس جسم او خلق شده است:

عن ماء مریم او عن نفخ جبرین	فی صورة البشر الموجود من طین
تکون الروح فی ذات مطهرة	من الطبیعة تدعوها بسجین
لأجل ذالک قد طالت اقامته	فیها فزاد علی ألف بتعیین
روح من الله لا من غیره فلذا	احیا الموات وأنشأ الطیر من طین

حتى يَصْحُ لَهُ مِنْ رَبِّهِ نَسَبًا به يُؤَثِّرَ فِي الْعَالِي وَفِي الدُّونِ
اللَّهُ طَهَّرَهُ جَسْمًا وَنَزَّهَهُ روحًا وَصَيَّرَهُ مِثْلًا بِتَكْوِينٍ^{۱۲}

ترجمه:

۱. از آب مریم یا از نفخه جبرئیل، در صورت بشری از گل به وجود آمده است.
۲. روح [عیسی] در ذاتی پاک از طبیعت به وجود آمد که تو آن را زندان می‌خوانی.
۳. به دلیل آن، اقامت آن روح در آن بیش از هزار سال به طول انجامید.^{۱۳}
۴. [عیسی] روحی است از خداوند و نه غیر از خدا، از این رو مرده را زنده می‌کرد و از گِل پرنده می‌ساخت.
۵. تا آنکه نسبت او با پروردگارش، [نسبت کلمه بودن و روح الله بودن] اثبات شود و نسبتی که هم در مافوق و هم در مادون تأثیر دارد.
۶. خداوند جسم او را پاک، و روحش را تنزیه کرد و او را در آفرینش نمونه گردانید.

ملاحظات در سخن محیی‌الدین در ابیات فوق:

۱. در بیت اول گوهر وجود عیسی (ع) را آب مریم یا دمیدن جبرئیل می‌داند.
 ۲. منظور ابن عربی در بیت دوم، از ذات مطهری که عیسی (ع) در آن به وجود آمد، ممکن است مریم یا قالب جسم عیسی (ع) باشد.
 ۳. بیت سوم در قول محیی‌الدین که اقامت عیسی را دوره‌ای هزار ساله می‌داند، آیا منظور وی اقامت روح او قبل از تولد است یا به دوره هزار ساله پس از ظهور ثانوی که مسیحیان می‌گویند، اشاره دارد و یا منظور ابن عربی طول عمر عیسی (ع) است. به هر حال در مقصود بیت، ابهام وجود دارد.
 ۴. در ابیات بعد قدرت عیسی (ع) را نافذ در آسمانها و زمین می‌داند و معجزات او را ناشی از این می‌داند که روح او روحی خدایی است.
- از دیگر علل اختلاف درباره ماهیت عیسی (ع) آن است که او چون قرآن «کلمه» خداست [آل عمران / ۴۵] همچنان که جبرئیل کلام حق را بر پیامبر نازل می‌کرد، او ناقل کلمه خدا (روح عیسی) برای مریم نیز بوده است.^{۱۴}

تواضع کم نظیر عیسی (ع) را- از قبیل گفته او که «اگر کسی بر رخساره تو زند، رخساره دیگر پیش آور»- شیخ کبیر از جنبه مریمی و بشری عیسی می داند. در تفسیر منسوب به ابن عربی (۱۱/۱-۱۴) در ذیل آیه های «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذْ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا^{۱۵} مکان شرقی- به مکان عالم قدسی تأویل شده است که مریم، از ممکن طبیعت و مقرر نفس و یا قوای نفسانی (اهلها) برگرفته است، زیرا امکان ورود روح القدس به حجاب حظیره قدس، که نهایت تیررس عالم قوای مادی است، وجود ندارد.

ب. دلیل خطای قایلان به تثلیث

ابن عربی در فصّ عیسویه از فصوص الحکم، آیه «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» را تفسیری بدیع کرده، می گوید:

قول ایشان، یعنی مسیحیان که الله مسیح است، صادق است، زیرا هویت حق است که به صورت عیسویه ظاهر شده، چنان که به صورت همه عالم ظاهر می شده است و نیز اینکه مسیح فرزند مریم است، نیز قولی است صادق؛ پس چرا قایلین گفته فوق مطرود و کافرند؟ محیی الدین پاسخ می دهد که خطای عیسویان به دلیل آن است که تعیین حق و ظهور او را منحصر به صورت عیسی (ع) دانسته اند در صورتی که همه عالم خواه غیب باشد و خواه شهادت، صورت اوست:^{۱۶}

فجمعوا بين الخطاء والكفر في تمام الكلام كله لانه لا بقولهم هو الله ولا بقولهم

ابن مریم. «(فصوص، ص ۱۴۱)

فلولاه ولولانا	لما كان الذی كانا
فاننا اعبد حقنا	و ان الله مولانا
اننا عينه فاعلم	اذا ما قلت انسانا
فلا تحجب بانسان	فقد اعطاك برهانا
فكن حقا وكن خلقا	تكن بالله رحمانا
وغذ خلقه منه	تكن روحا وريحانا

فأعطيناه ما يبدو به فینا و اعطانا
فصار الأمر مقسوما بایناه و ایانا
فأحياه الذی یدری بقلبی حین احیانا
فکننا فیہ اکوانا و اعیانا و ازمانا
و لیس بدائم فینا ولکن ذاک احیانا

(شرح فصوص، الغراب، ص ۲۳۶)

ترجمه:

۱. اگر حق نمی بود و ما نبودیم، هستی نمی بود [زیرا جهان طفیلی ماست].
 ۲. [با وجود این] ما عبودیت حق می کنیم و او مولای ماست.
 ۳. آنگاه که تو سخن از انسان می گویی، بدان که ما [در عین انسان بودن] خود او هستیم.
 ۴. چشم خود را فرو می پوشان^{۱۷}، چرا که حق تعالی فراروی تو برهان قرار داده است.
 ۵. هم حق (خداوند) باش و هم مخلوق، [و مظهر] رحمانیت [حق] باشی.
 ۶. خلاق را از او (حق تعالی) تغذیه کن تا آنکه مایه حیات و آرامش باشی.
 ۷. پس آنچه به عطای او در ما آشکار شده بود، به او بازگردانیدیم و او به ما باز پس داد.^{۱۸}
 ۸. پس امر [هستی] بین ما و خداوند تقسیم شد.
 ۹. آن کسی که مرا حیات داد، در زمان حیات بخشی، از دل من (آدمی) آگاهی داشت.
 ۱۰. هستی، اعیان [ثابته] و طول حیات ما در او بود و هست.
 ۱۱. [ولی] او در ما همیشه نیست، بلکه در زمانهایی در ماست.^{۱۹}
- یکی از مضامین مهم مسیحیت این است که خداوند خود را فقط از طریق روح القدس و عیسی (ع) برای بشر منکشف و ظاهر ساخت که با تسامح می توان نتیجه گرفت حق تعالی برای انکشاف و معرفی نیازمند او بود. ابن عربی مانند بسیاری از عارفان دیگر با صراحت می گوید همچنان که ما به خدا نیازمندیم، او هم برای ظهور نیازمند ماست:

فلولاه لمانا	و لولا نحن مانا
فان قلنا: باننا هو	یکون الحق ايانا
فابعدانا و اخفاه	و ابعداه و اخفانا
فکان الحق اکوانا	و کنا نحن اعیانا
فیظهرنا لیظهر هو	سراً ثم اعلاناً

یعنی اگر او نبود، ما نبودیم و اگر ما نبودیم، [ظهور] او نبود/ بنابراین به راستی بگوییم که ما از او هستیم/ او ما را آشکار کرد، ولی خودش را پنهان ساخت و خودش را ظاهر و ما را پنهان کرد/ حق موجود بود در حالی که ما در اعیان بودیم/ ما را ظاهر ساخت تا آنچه پنهان است ظاهر شود. (الفتوحات، خواجهی، بخش هشتم، ۴۳/۱۲)

این نوع نگرش وحدت وجودی محیی‌الدین در خطاب موسی (ع) به هارون و سامری نیز انعکاس یافته است. چنان‌که در منابع یهودی و اسلامی آمده است، پس از آنکه موسی (ع) قوم خود را جهت دریافت وحی به مدت چهل روز ترک کرد، بنی‌اسرائیل به پرستش گوساله پرداختند. موسی پس از بازگشت، از کار قوم خود سخت برآشفته و هارون را عتاب کرد. ابن عربی گوید: «پس عتاب موسی (ع) هارون را از برای قصور هارون بود در معرفت حقیقت امر، از آنکه عارف کامل آن است که حق را در همه چیز بیند، بلکه عین همه بیند... سپس موسی (ع) هارون را تربیت می‌کرد در باب کمالات الهی.»^{۲۰}

عتاب موسی (ع) به سامری هم از این منظر است: «موسی سامری را گفت: چیست شأن تو و مراد تو از اینکه عدول کردی به سوی صورت عجل (گوساله) به طریق اختصاص، و ساختی این شبیح را از حلی [زیورهای] قوم.» (شرح فصوص، الخوارزمی، ص ۷۰۳)

محیی‌الدین در تعریف عارف کامل می‌گوید: «و العارف المکمل من رأی کل معبود مجلی للحق یبعد فیه و لذالک سموه کلهم الها مع اسمہ الخاص بحجر او شجر او حیوان او انسان او کوکب او ملک.» (فصوص، ص ۱۹۵) یعنی عارف کامل کسی است که هر معبودی را جلوه حق ببیند که در آن صورت و جلوه خاص مورد عبادت قرار

می‌گیرد؛ از این رو، همهٔ معبودات را اله نامیده‌اند. با وجود اینکه گاه معبود سنگ است و گاه درخت، گاه حیوان، گاه انسان، ستاره یا فرشته. شیخ اکبر با بیانی دیگر می‌گوید: «فان العارف من یری الحق فی کل شیء بل یراه عین کل شیء.» (همان، ص ۱۹۲) یعنی عارف آن کسی است که حق را در همه چیز ببیند، بلکه عارف او را عین هر چیز می‌بیند. در این جمله آخر (دیدن حق در همه چیز) نوعی بیان وحدت شهودی است که با ظواهر اسلام شاید سازگاری بیشتری دارد، ولی نیمهٔ دوم جمله (حق عین همه چیز است) نگاهی است مونیستی و پانثیستی که با ظواهر متون مقدس ادیان سامی سازگاری چندانی ندارد.

«اعلم ایدک الله بروح منه ان التنزیه عند اهل الحقایق فی الجناب الالهی عین التحدید و التقیید فالمنزه اما جاهل و اما صاحب سوء ادب.» (شرح فصوص الحکم، ص ۶۸)

ابن عربی پرهیز ندارد خدا را پدر خویش بخواند: «انما الحق الذی اعرفه والد الکون و کونی ولده» (فتوحات، ۴/۱۶۶ به نقل از گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت...، ص ۱۶۹) و تمام عالم را متولد از خدا می‌خواند. (فتوحات، ۴/۳۴۹)

ابن عربی نوعی تثلیث هم برای آفرینش از این آیه استنباط می‌کند: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» در این آیه سه حقیقت تجلی دارد: هویت حق، ارادهٔ او، کلمهٔ کن. (همان، ۳/۲۷۵)

ج. سخن خداوند با عیسی (ع) و پاسخ او

در فصّ عیسوی، شیخ اکبر با روش وحدت وجودی، به تفسیر آیات شریفهٔ ۱۱۶ تا ۱۱۸ سورهٔ مائده می‌پردازد: «و چنین بود که خداوند گفت ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را همچون دو خدا، به جای خداوند پرستید گفت: پاکا که تویی! مرا نرسد که چیزی را که حد من و حق من نیست گفته باشم، اگر گفته بودم بی‌شک می‌دانستی که آنچه در ذات من است می‌دانی و من آنچه در ذات توست نمی‌دانم، تویی که دانای رازهای نهانی. به آنان چیزی جز آنچه به من فرمان

داده‌ای نگفته‌ام. گفته‌ام که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست بپرستید، و مادام که در میان آنان بودم، بر آنان شاهد و ناظر بودم و چون روح مرا گرفتی، تو خود [ناظر و] نگاهبان آنان بودی و تو بر همه چیز شاهدی. اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند، و اگر از آنان درگذری تو پیروزمند فرزانه‌ای.»^{۲۱}

شیخ کبیر، آیات مذکور را مبین مقامات جمع و تفرقه معرفی می‌کند، زیرا کاملان را، مقام تفرقه در مقام جمع، و مقام جمع از مقام تفرقه، محجوب نمی‌گرداند. در آیات مذکور، «انت تعلم ما فی نفسی» مقام جمع است، اما «انک انت علام الغیوب» با آوردن ضمیر فصل و عماد(انت)، مقام فرع را در عین جمع تأکید می‌کند. «ما قلت لهم الا ما امرتني به...» دلالت می‌کند که حق متکلم بر لسان عیسی است. در ارتباط حق و عارف، خدا امر است و مکلف مأمور است، اما در «رب اغفر لی»، حق مأمور است و عبد آمر؛ پس خداوند هم آمر است و هم مأمور و آن چه حق از بنده می‌خواهد، همانند آن چیزی است که بنده از حق، به امر حق می‌خواهد.

در پاسخ به این سؤال مقدر که چرا در آیه از عبارت ربی و ربکم استفاده شده است، در حالی که مصداق هر دو یکی است و ظاهراً نیازی به تکرار نیست؟ پاسخ ابن عربی این است که نسبت حق به موجودی از موجودات، مانند نسبت او به موجودی دیگر نیست، زیرا عبد منعم، عبد منتقم نیست و عبد رحیم، عبد قهار نمی‌باشد. (شرح فصوص الحکم، ص ۲۴۵-۲۵۲)

د. رابطه نحوه خلقت، علم و حیات بخشی عیسی (ع)

ابن عربی با استنباط و استنتاج سیستماتیک از خلقت بی نظیر عیسی (ع) اجسام بشری را به چهار نوع تقسیم می‌کند: نوع نخست، جسم آدم است که از خاک آفریده شده و مولود ازدواجی نیست. نوع دوم، جسم حواست که فقط برآمده از جنس مرد(دنده‌های آدم) می‌باشد، مثل نجاری که از تنه درخت مصنوع چوبی می‌سازد. نوع سوم، جسم بنی آدم است که مولود از زن و مرد می‌باشد و سرانجام نوع چهارم، جسم عیسی (ع) است که از جهاتی با انواع مذکور اشتراک دارد. با نوع اول از جهت اینکه از یک فرد

به دنیا آمده و با نوع دوم (حوا) از این حیث که از یک فرد به دنیا آمده مشترک است و با نوع سوم از جهت اینکه در رحم مادری مقیم بوده و روند طبیعی زایمان را طی کرده، شباهت دارد.

تفاوت عمدۀ خلق عیسی (ع) با سه نوع دیگر از آدمیان این است که در همه موارد مذکور در ابتدا جسم آفریده شده و پس از تسویۀ جسم، نفخ روحی صورت گرفته است: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» ولی در مورد عیسی (ع) ابتدا نفخ روح شده، سپس جسم او خلق و کامل گردیده است. (فتوحات، سفر ثانی، ص ۲۴۸-۲۵۰ و ۱۴۲/۱) از نظر محیی الدین از این واقعیت نتیجه می شود که روح عیسی (ع) عین ذات اوست و روح همان حیات است [زیرا بنا بر آیات قرآن پس از نفخ روح، آدمیان زنده می شوند]. و حیات ذاتی عیسی (ع) است. به تعبیر دقیق تر، عیسی (ع) صاحب روح نبوده بلکه عین روح بوده است و روحی است که به صورت و شکل انسان درآمده است [ابتدا نفخ روح شده و بعد صورت جسمانی یافته است] چنان که جبرئیل در صورت جسمانی تمثّل می یافت [فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا]. جسم عموم آدمیان شامل جسم ملموس و جسم لطیف (روح) است. و روح آن بخاری است که بر حسب باور قدما از قلب برآمده و در تمامی بدن پخش شده است (فتوحات، ۱۵۶/۳)، ولی عیسی مسیح، جسد متخیل داشته است (همان، ۳۳۳/۲) و جسد او، تجسّد روح اوست و به اصطلاح، جسدی است ناجسمانی. نتیجه مبانی مذکور این می شود که در عیسی (ع) خصایص روح (نه جسم متراکم) حاکم بوده است و چون حیات و روح از یکدیگر جدانشدنی هستند (همان، ۲۷۴/۲) و هرگاه روح در جایی وارد شود، حیات درون آن جای می گیرد (فصوص الحکم، ۱۳۸/۱) می توانیم با مبانی مذکور دریابیم که چرا عیسی (ع) صاحب دم خاصی بوده که مردگان را زنده می کرده است. (همان، ۱۳۹/۱)

البته بر خلاف باور مسیحیان، به گفته ابن عربی قدرت احیاگری او ناشی از الوهیت او نبوده، بلکه از حیات و روح داشتن او ناشی می شده است: «عیسی روح الله ای به ظهرت الحیاة فیمن نفخ فیہ» (همان، ۱۴۲/۱) چنان که سامری هم بنا بر قصص اسامی با قدرتی که از رد پای موسی برداشته بود، توانست گوساله را به حرکت و صدا درآورد.

ابن عربی علم ویژه عیسی (ع) را هم در همین مسیر منطقی تعلیل می‌کند و انواع علوم او را بر می‌شمارد. (فتوحات، ۲/۲۷۴ به بعد) از آن علوم وی عیسی (ع) را واجد دو علم مهم می‌داند: علم نفخ یا علم کیمیا و علم حروف یا سیمیا (عقواء مغرب فی معرفة ختم الاولیاء و شمس المغرب، ص ۱۹)

به گفته محیی‌الدین، عیسی (ع) با یحیی (ع) رابطه‌ای خاص و ناگسستنی داشته است، چون یحیی (ع) چنان‌که معنای لغوی آن نشان می‌دهد، رمز حیات بوده و عیسی (ع) رمز روح، و روح و حیات غیر قابل تفکیک‌اند و هر یک نویدبخش دیگری می‌باشند و بنا بر روایات، یحیی و عیسی (ع) هر دو در آسمان دوم مقیم‌اند. (فتوحات، ۲/۲۴۷ و ۳/۲۴۶-۲۴۷)

عیسی (ع) از زمره سه رسولی است که در زمین زنده و باقی مانده است. دو رسول دیگر الیاس و ادیس می‌باشند. در مورد خضر، ابن عربی او را زنده می‌داند و رسول بودنش را هم تأیید می‌کند. (الفتوحات، خواجوی، باب هفتاد و سوم، ۱۱/۲۶۵)

عیسی و الیاس و ادیس و خضر از اوتاد هستند، یعنی چهار مردی که خداوند دین حنیف را به واسطه آنان نگه می‌دارد. خداوند به واسطه یکی ایمان، دیگری ولایت و سومی نبوت و چهارمی رسالت را حفظ می‌کند و قطب اینها نمی‌میرد و صقعه (نقعه اسرافیل) او را بیهوش نمی‌سازد. بنابراین اعتبار، عیسی محتملاً دارای این ویژگی نامیرایی است. (همان، ۱۱/۲۶۶، باب هفتاد و پنج)

ابن عربی گویا معنی کلمات و حروف را نه اعتباری، بلکه حقیقی می‌داند و از این رو، استنباطات لغوی و ادبی او کم‌نظیر است. او معتقد است که ذکر بالاترین مقام معنوی است و از این گزاره نتیجه می‌گیرد که جنس ذکر (مرد) بر زن برتری دارد: *وَلِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ*. (بقره / ۲۲۸) سپس شیخ اکبر در مقایسه تولد حوا و عیسی (ع) و ماهیت استثنایی تولد هر دو می‌گوید حوا از ذکر (نر) بشری صورتی الهی به وجود آمد، ولی عیسی (ع) از ذکر (نر)، روحی ملکی- در قالب و تمثیل بشر- بنابراین ذکر حوا از جهت صورت تمام‌تر است، و ذکر عیسی (ع) اصالتاً از جهت فرشته‌گونی و ملکیت و ظاهر بشری با این تفاوت که عیسی (ع) بین صورت و روح جمع کرد و گرچه

ظاهرش بشری، ولی در باطن فرشته بوده و به تعبیر قرآن، روح خدا و کلمه او بود، چنان که آیه زیر او را هم ردیف فرشته نام برده است: «لَنْ يَسْتَكْفِرَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» (نساء / ۱۷۲) یعنی مسیح و فرشتگان مقرب ابا ندارند که بنده خدا باشند. (الفتوحات، خواجه‌ی، باب هفتاد و نه، ۴۳۷/۱۱)

عیسی (ع) در معنی و اسم و صورت بر صورت جبرئیل، تمثیل یافت و بشری بود که ملحق به روحانی شد و روحانی بود که به صورت بشر پدیدار گردید. (همان، ۳۸۵/۳)
به باور ابن عربی، عیسی (ع) از این رو به مقام ختم ولایت رسیده که در صفت امانت ممتاز بوده است و به دلیل این ویژگی، کلیدهای انفاس را به دست او سپرده‌اند و حال او تجرید و حرکت است. (همان، ۷۵/۱۲)

ه. آرای ابن عربی در باب خلافت عیسی

الف. مراتب خلافت الهی (رسالت، نبوت، ولایت...)

ابن عربی، خلافت الهی را شامل مراتب ولایت، نبوت، رسالت، امامت، امر و ملک می‌داند و کمال انسانی را به کمال این مراتب می‌شمارد. از نظر او، خداوند برای آدم مرتبه ولایت و نبوت را جمع کرد و برای سلیمان، مرتبه ولایت، نبوت، رسالت، امر، امامت و کمال خلافت و تمام ملک را.

حق تعالی برای عیسی (ع) مراتب ولایت، نبوت، امامت، امر، ملک و تمام رسالت را جمع کرد و خلافت عیسی، اکمل و تصرف او، اتم است. به وسیله او دوره عبودیت در خلافت به اتمام رسیده است، لذا خداوند فرموده است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ...» (آل عمران / ۵۹)

آدم (ع)، ختم مظاهر انسانی در عالم و عیسی (ع) ختم مظاهر رسالت در آدم است و از این رو، تصرف او اتم است. چون دوره عبودیت در خلافت به اتمام رسید، خداوند دوره سیادت در خلافت را، برای محمد (ص) به وجود آورد و او جامع ولایت، نبوت، رسالت، امامت، امر و ملک است، و او ختم ختم است و او جوامع الکلم است. (المعجم الصوفی، ص ۳۷۶)

در آموزه ابن عربی، حق تعالی ظاهری دارد و باطنی؛ «باطن او غیب مطلق است و ظاهر وی مکتشف به کثرت؛ از آنجا که ظهور اسماء و صفات مختلف حق، هر یک طالب سلطنت خود است، حکمی لازم است که میان آنها حکومت کند و هر یک را به کمال خویش برساند، و او نبی حقیقی و قطب ازلی و ابدی است به اول و آخر و ظاهر و باطن که حقیقت محمدیه [است]، به آن گونه که خود اشارت فرموده است: «کنت نبیا و آدم بین الماء والطين» که مراد از ماء و طین، علم و عین است، اما حکم به میانه مظاهر من دون اسماء، پیامبری است که نبوت او بعد از ظهور، به نیابت از نبی حقیقی حاصل آید و نبی، مبعوث بر خلق است، بهر هدایت و ارشاد آنان به کمال مقدر در حضرت علمیه، به اقتضای استعدادات اعیان ثابته آنان و گاه شارع بود، همچون مرسلین و گاه نبود چون انبیای بنی اسرائیل.

به تفسیری دیگر، در مکتب محیی الدین، تعینات وجود عبارت‌اند از: تعین اول (مرتبه فیض اقدس یا او ادنی) و تعین ثانی مقام قاب قوسین، مقام اسماء و صفات و حضرت علمیه و مرتبه عقول طولیه و عرضیه و عالم و عالم مثال و عالم شهادت و ماده. تجلی وجود این مراتب، مجالی ظهور حق و مظهر وجود مطلق است و هیچ یک، به تنهایی شایستگی مظهریت کامل و یا حقیقت محمدیه است که اگرچه به ظاهر در آخر آمده است، جمعیت مظاهر اسما و صفات وی است:

وقد سألوا و قالوا ما النهایه	و قيل هی الرجوع الی البدایه
نبوت را ظهور از آدم آمد	کمالش در وجود خاتم آمد
بود نور نبی خورشید اعظم	که از موسی پدید و گاه ز آدم

(شرح مقدمه قیصری بر فصوص، ص ۲۲۲)

عین ثبات حقیقت محمدیه در عالم اسماء و اعیان، متجلی در صور اسماء و اعیان است و عالم به معنای ماسوی الله، صور و مظاهر اسماء، حق است که مبدأ تجلیات اسماء حقیقت کلیه انسان کامل ختمی محمدی است، زیرا اسماء و اعیان، تجلیات و ظهورات و اجزای این حقیقت کلیه‌اند.

در رساله الغوثیه ابن عربی آمده است: «حق تعالی [و یا حقیقت محمدیه]، گاه به

صفت سمیعی متجلی می‌شود (سلیمان)، گاه به صفت حیات (خضر و الیاس)، گاه کلام (موسی) و گاه احیا (ابراهیم). در خصوص حضرت عیسی او بر آن است که حق به صفت خالقی متجلی شده است: «إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي...» (مائده / ۱۱۰)

«نبوت دایره‌ای تام، مشتمل بر دوایر متناهیة متفاوت در حیطة و تصرف در خلق بین همه آن‌ها مشترک است. برخی چون انبیای اولوالعزم به حسب حیطة تامه، از برخی دیگر ممتازند.» برخی از انبیا، علاوه بر این مرتبه موظف به ابلاغ نیز هستند؛ اینان را مرسلین گویند. پس مقام رسالت برتر از نبوت است، زیرا هر رسولی مقام نبوت را نیز دارد، اما عکس آن صادق نیست. به تعبیری که در تفسیر منسوب به ابن عربی آمده است، مقام رسالت مبین احکام از قبیل حرام و حلال است، اما مقام نبوت، خبر دادن معانی غیبی است مانند احوال معاد، بعثت، نشور و معارف الهیه و غیره:

ان الرسول لسان الحق للبشر بالامر والنهي والاعلام والخبر
ولایت در لغت و در قرآن به معانی قرب، نصرت، محبت، تملک، تدبیر و تولی و تصرف به کار رفته است. (انفال / ۷۲؛ کهف / ۴۴) در اصطلاح عارفان، ولایت عبارت است از: تصرف در خلق به حق از روی باطن و الهام بدان اندازه که مأمور گردیده‌اند، زیرا اولیا در خلاق به حق تصرف می‌کنند نه به نفس خود و این از آنجاست که آنان از نفس خویش فانی شده و به حق و وجود حق باقی گردیده‌اند و از حیث حقیقت و ذات، او شده‌اند و هویتشان با هویت حق تعالی یکی گردیده است. (جامع الاسرار، ص ۱۴۸) نبوت، عبارت از آن است که نفس قدسی آدمی، حقایق معلومات و معقولات را از جوهر عقل کلی بپذیرد و قبول کند. رسالت، عبارت از تبلیغ آن معلومات و معقولات به مستحقان و تبعیت کنندگان است. (همان‌جا)

در حقیقت ولایت، باطن نبوت است که ظاهر آن [نبوت] تصرف در خلق است از طریق اجرای احکام شرعی و اظهار نبوت... . فرق نبی و رسول و ولی این است که نبی و رسول دارای تصرف در خلق بر حسب ظاهر شریعت‌اند، اما ولی بر حسب باطن و حقیقت در آنان تصرف می‌کند. (همان، ص ۱۴۹)

ابن عربی مقام ولایت را فنای در ذات خدا، بدون اعتبار خلق تعریف می‌کند و آن را اشرف مقامات می‌داند، زیرا تا آن مقام تحقق نیابد، به مقام نبوت و رسالت نایل نمی‌توان شد. از نظر ابن عربی مقام ولایت به مقام نبوت و رسالت احاطه دارد. به عبارت دیگر، هر کس به صفت نبوت و رسالت متّصف است به ولایت نیز متّصف است... هر نبی و رسولی، ولی هست اما هر ولی‌ای، نبی و رسول نیست... خداوند خود را نبی نخوانده است ولی به اسم ولیّ نامیده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...» و «هو الولی الحمید». لذا این اسم در دنیا و آخرت ظاهر می‌شود و مظاهرش اولیایند.^{۲۲}

محبی‌الدین مقام ولایت را باطن نبوت و بر دو قسم دانسته است:

۱. ولایت عامه، مشتمل بر کسانی که به خدا ایمان آورده، عمل صالح کنند: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا.

۲. ولایت خاصه که عبارت از فنای جهات بشریت عبد در حق است، ولی فانی به او و باقی به اوست: لکل وجهه هو مولیها، لذا دایره ولایت اوسع از دایره نبوت است. انبیا، اولیائی هستند فانی در حق؛ مقام ولایت نیز مقامی است موهبی، حاصل از فیض اقدس بهر عین ثابت، که ظهور آن به تدریج به حصول شرایط و اسباب، محجوب را به وهم می‌اندازد.

بدایت ولایت، نهایت سفر اول است که سفر من الحق الی الحق است، و کمال ولایت را نهایت نیست و مراتب آن غیر متناهی است.

ب. اختصاص وصف نبوت به عیسی (ع)

فصوص الحکم ابن عربی شامل یک مقدمه و بیست و هفت فصل، هر یک مختص به یکی از انبیا است. فصّ به معنای زبده و خلاصه هر چیزی است. فصّ خاتم، عبارت از نگین است که اسم صاحبش را بر آن نویسند تا مهر کند بر خزاین خویش. (شرح فصوص الحکم، ص ۵۴) ابن عربی، فصّ هر حکمت را خلاصه علوم می‌داند که برای روح نبی خاص مقدر شده است. به عبارت دیگر، فص عبارت است از روح آن نبی که منتعش است به علوم و اسراری که برای او حاصل است، به حسب قابلیت و

استعدادش مانند فص حکمة سبوحية في كلمة نوحیه، فص حکمة رحمانية في كلمة سليمانیه، فص حکمة فردية في كلمة محمدیه و... .

محيی الدین، فص پانزدهم از کتاب فصوص خود را «فص حکمة نبویة في كلمة عيسویة» نامیده است. داوود قیصری در وجه تسمیه این فص، یعنی اختصاص وصف نبوت [اخبار از غیب] به عیسی (ع) در قیاس با سایر انبیا، بر حسب تصریحات ابن عربی در فصوص و فتوحات^{۲۳} می گوید که عیسی (ع) نبی است به نبوت عامه، ازلاً و ابداً و به نبوت خاصه در حین بعثت، زیرا او در مهد مبعوث بوده است [آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً (مریم / ۳۰)] و در بطن مادر نیز از سیابت [سیادت] ازلیه خود خبر داده است [الاً تخزنی قد جعل ربک سرباً همان / ۲۴] و... از این جهت که اخبار او از احوال و روحانیون، غالب بوده است و غالباً به باطن دعوت می کرده است.

برخی نیز، وجه اختصاص نبوت را به عیسی از ریشه نبا ینبو (غیر مهموز) به معنی ارتفع می دانند، زیرا خداوند عیسی را به آسمان برکشیده است [بل رفعة الله إلیه (نساء / ۱۵۸)]. به هر حال مقصود از این نبوت، نبوت تشریحیه مشترک بین الانبیا نیست، بلکه مراد از آن، نبوت عامه ازلیه است که ویژه عیسی (ع) است و نبوت عامه [از نظر ابن عربی]، ازلاً و ابداً به طریق اصالت، از اوست و انبیای غیر وی، جز به شرط تحصیل شرایط، حائز این رتبه نگردیده اند، کما اینکه پیامبر خاتم نیز ازلاً نبوت تشریحیه داشته اند.^{۲۴}

ج. عیسی (ع) خاتم ولایت و نبوت مطلقه

در قرآن، عنوان «ولی» مشترک بین خدا و برخی از آدمیان است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...» (بقره / ۲۵۷) و «هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» (شوری / ۲۸)

در تعریف و بیان دایره اقتدار ولایت محیی الدین می گوید: «واعلم ان الولاية هي الفلك المحيط العام و لهذا لم تنقطع و لها الابناء العام و اما نبوة التشريع و الرسالة فينقطع و في محمد صلى الله عليه و سلم قد انقطعت، فلا نبی بعده یعنی مشرعاً او مشرعاً له و لا رسول و هو المشرع» (فصوص الحکم، فص عزیریه، ص ۱۳۵) یعنی

«ولایت همانند فلک محیط بر عالم است و از آن جدانشدنی است و نبوت و رسالت را در بر گرفته و از آن لاینفک است و تا انتهای عالم باقی است، ولی رسالت و نبوت باقی نیست و بعد از محمد(ص) نه رسولی صاحب شرع می آید و نبی.»

سخنان ابن عربی در مورد خاتم ولایت و نبوت متعارض است زیرا:

۱. محیی الدین در جلد دوم فتوحات (ص ۴۹) و جلد سوم آن (ص ۵۱۴) خاتم ولایت محمدیه را مردی از عرب می داند. ابن عربی مدعی است که وی را در سال ۵۹۵ ق در فاس {مراکش} مشاهده کرده است.

۲. ابن عربی در بخش دیگری از جلد سوم فتوحات، مهدی (ع) را خاتم اولیا دانسته است. مهدی در زمانی ظهور می کند که دنیا پر از ظلم و جور باشد و آن را از عدل و قسط پر کند و اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، آن روز چنان طولانی می شود تا او ولایت کند.

مهدی مورد نظر محیی الدین از عترت نبی خاتم و از نسل حسن بن علی بن ابیطالب است:^{۲۵}

الا ان ختم الولاية شهيد	و عين امام العالمين فقيد
هو السيد المهدي من آل احمد	هو الصارم الهندي حين يبید
هو الشمس يجلو كل غم و ظلمه	هو الوابل الوسمي حين يوجد

(فتوحات، باب ۳۶۶، ۳/ ۳۲۸)

یعنی:

همانا خاتم ولایت حاضر است/ در حالی که خود امام عالمان ناپیدا است/ آن سرور [امام] مهدی آل محمد است/ هموست که اگر بخواهد چون شمشیر هندی دشمنان را ریشه کن می سازد/ همو چون خورشیدی همه پیچیدگی ها و ظلمت ها را زایل می کند/ و جود و بخشش او چون باران [فراگیر و پیوسته] است.

باب سی و چهارم جلد اول فتوحات (۱/ ۲۴۴) در معرفت جماعتی از اقطاب

ورعین، که خود را خاتم ولایت می داند با این ابیات شروع می شود:

أنا ختم الولاية دون شكٍّ
لِوَرثِ الهاشمي مع المسيح

کَمَا أَنَّى ابُوبَكْرٍ عَتِيقٌ
بِأَرْمَاحٍ مُتَّقَفَةٍ طُوالٍ
أَشَدَّ عَلَى كَتِيبِهِ كُلِّ عَقْلٍ
لِی الْوَرَعِ الَّذِی یَسْمُو اِعْتِلاءً
و سَاعَدَنِی عَلَیهِ رِجالٌ صَدَقُ
یُوالونَ الْوِجُوبَ وَ كُلَّ نَدَبٍ
اجاهد كل ذی جسم و روح
وَ تَرْجَمَةَ بِقِرآنِ فَصیحِ
تَنازَعَنِی عَلَی الْوَحِی الصَّریحِ
عَلِی الْاِحْوالِ بِالنَّبأِ الصَّحیحِ
مِنَ الْوَرَعِیْنَ مَن اَهْلِ الْفَتْوحِ
وَ یَسْتَثونَ سُلْطَنَتَهُ الْمَبیحِ
یعنی:

بدون تردید من خاتم ولایتم/ و این خاتمیت را هم از مسیح، و هم از بنی هاشم به ارث برده‌ام/ همچنان‌که مانند ابوبکر، آزاده‌ام/ و با هر موجود زنده‌ای مجاهده می‌کنم/ سلاح من نیزه‌های بلند و فرو رونده [در قلب دشمنان] است/ و نیز [سلاح من] معنی روشن قرآن است./ می‌تازم بر هر لشکر خردی که/ با وحی صریح و آشکار به نزاع برخیزد/ ورعی دارم برتری دارد/ بر حسب خبر صحیح (کتاب و سنت) بر تمامی احوال [مؤمنان]/ [برای نیل به این مقام] یاریم کردند راستان/ پرهیزگاران (ورع‌پیشگانی) که از فتوحات الهی بهره‌مند بودند/ [آن راستان]، همیشه و همواره در پی انجام امور واجب و امور مندوب بودند/ و گویا امور مباح در اقلیم افعال آنان جای نداشت.

«در جایی دیگر در رؤیا خود را در میان اتباع، مانند رسول الله در بین انبیا دیده است: «و لقد رأیت رؤیا لنفسی فی هذا النوع و أخذتها بشری من الله فأنها مطابقة لحديث نبوی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم حین ضرب لنا مثله فی الانبياء علیهم السلام فقال صلی الله علیه و سلم مثلی فی الانبياء كمثل رجل من بنی حائط...» (فتوحات، ۳۱۸/۱-۳۱۹)

محبی‌الدین در جلد دوم فتوحات، مقام خاتمیت نبوت را شایسته حضرت محمد (ص) دانسته، ولی خاتمیت ولایت را بر دو نوع می‌داند: نخست خاتمیت ولایت عامه که از آن عیسی (ع) است و دوم خاتمیت ولایت محمدیه که متعلق به مردی عرب تبار است.

عیسی (ع) ختم اولیاء است و در قیامت دو حشر دارد: یکی حشر در امت محمد و حشر دیگر با رسولان. (الفتوحات، خواجوی، باب هفتاد و پنجم، ۲۸)
به تصریح ابن عربی، حضرت عیسی (ع) با آنکه در آخر الزمان مقام نبوت مطلقه را دارد، مع الوصف به حکم زمان، صاحب نبوت تشریحی نیست و این مقام صرفاً از آن حضرت مصطفی (ص) است و عیسی (ع) خاتم الاولیا خواهد بود.^{۳۶}
۳. محیی الدین در فتوحات، ابهامات مربوط به مقام نبوت و ولایت عیسی (ع) را به شرح زیر رفع می‌کند:

«نزول عیسی (ع) حتمی الوقوع است و آن حضرت در میان ما (امت محمد) بالضرورة بر حسب شریعت محمد حکم خواهد کرد. از جهت آنکه نبی است و نبی، شریعت خود را جز از طریق مرسل دریافت نمی‌کند، فرشته وحی او را به شریعت محمد (ص) آگاه خواهد ساخت و بر این اساس، عیسی (ع) مطابق با شیوه‌ای که اگر حضرت محمد می‌بود عمل می‌کرد، بر حلال و حرام بودن تکالیف حکم خواهد کرد. [و بدین ترتیب] پس از نزول عیسی (ع)، به اجتهاد مجتهدان نیازی نیست و آن حضرت بر حسب آنچه به عنوان رسول و نبی (قبل از عروج)، تعلیم می‌داد، [در آخر الزمان] حکم نخواهد کرد و آن روز پیرو شرع محمد (ص) خواهد بود و ممکن است محتوی روح محمدی از طریق کشف و شهود برای او حاصل شود و بر حسب حکم محمد بر امتش حکم کند.

پس عیسی از این وجه، خاتم اولیاء است. این نیز از شرف خاص حضرت محمد (ص) است که خاتم اولیایش، نبی و رسول مکرمی چون عیسی (ع) است و [از این حیث] عیسی (ع) برترین فرد از امت محمد به شمار می‌رود. این معنی را حکیم ترمذی در کتاب *خاتم الاولیاء* اشاره کرده و به برتری عیسی (ع) بر ابوبکر صدیق و دیگر اولیا شهادت داده است.

عیسی (ع) با آنکه یکی از اولیای محمد (ص) است، مع الوصف این مقام نافی نبی و رسول بودن او نیست و بدین قرار، آن حضرت در روز قیامت دو حشر خواهد داشت: حشر نخست چون دیگر انبیا و رسل با او به عنوان برترین ولی از اولیای تابع

حضرت محمد- از زمان حضرت آدم تا پایان دنیا- محشور خواهد شد. بدین صورت خداوند دو مقام ولایت و نبوت را برای وی آشکار خواهد ساخت. تنها حضرت محمد(ص) است که در روز قیامت، از رسولان خداوند پیروانی چون عیسی(ع) و الیاس(ع) دارد... پس از اینکه مقام عیسی(ع) را پس از نزول بیان کردم، می‌توانی بگویی هر دو شریعت محمد(ص) و عیسی(ع) سرچشمه واحدی دارند و یا بگویی اساساً یک شریعت بیش نیستند.^{۲۷}

ابن عربی در همان کتاب آورده است: «وقتی که عیسی(ع) فرود آید بر حسب شریعت محمد حکم می‌کند و او خاتم اولیاء است و این نیز از شرف محمد است که حق تعالی ولایت امتش و ولایت مطلقه را به نبی رسول مکرمی ختم فرموده است. پس وی در روز قیامت دو حشر دارد که با رسل به عنوان رسول محشور می‌شود و دیگری با ما به عنوان ولیّ و تابع محمد(ص).»^{۲۸}

محبی‌الدین همچنین در کتاب مذکور تصریح کرده است که ختم ولایت علی الاطلاق عیسی(ع) است.^{۲۹} در جایی که درباره روح محمدی سخن می‌گوید، می‌نویسد: این روح محمدی در عالم مظاهری دارد که مظهر اکملش در قطب زمان، در افراد، در ختم ولایت محمدی و ختم ولایت عامه است که او عیسی(ع) است.^{۳۰}

«فان الرسالة والنبوة- اعنى نبوة التشريع و رسالته- تنقطعان والولاية لا تنقطع ابداً. المرسلون من دونهم اولياء لا يرون ما ذكرناه الا من مشكاة خاتم الاولياء فكيف من دونهم من الاولياء؟ و ان كان خاتم الاولياء تابعاً فى الحكم لما جاء به خاتم الرسل من التشريع، فذالك لا يقدر فى مقامه و لا يناقض ما ذهبنا اليه فانه من وجه يكون انزل كما انه من وجه يكون اعلى.»(فصوص الحكم، فص شیشه، ص ۶۲)

سید حیدر آملی در بحث بسیار گسترده‌ای که در شرح فصوص آورده، با ادله نقلی و عقلی متعدد می‌خواهد اثبات کند که رسول اکرم(ص) خاتم نبوت مطلقه و عیسی(ع) خاتم نبوت مقیده است و همچنین علی(ع) خاتم ولایت مطلقه و مهدی(عج) خاتم ولایت مقیده است.(المقدمات، ص ۱۸۷)

«شیخ در فصوص و فتوحات گواهی داده است که نبوت مطلقه و ولایت مطلقه

هر دو متعلق به یک حقیقت واحدند که همان حقیقت محمدیه است و برای این حقیقت از جهت ظاهر و باطن دو اعتبار است: اعتبار نبوت و اعتبار ولایت، نبوت مطلقه مخصوص به خاتم الانبیاء است و ولایت مطلقه مخصوص به خاتم ولایت که عیسی است. (همان، ص ۱۷۲) سید حیدر در نقد سخن شیخ در ادامه می‌افزاید: «برای ما روشن نشد که چرا شیخ خاتمیت ولایت مطلقه را به عیسی اختصاص داد، در حالی که خصوصیت علی (ع) برای این مراتب و فضایل بسی روشن‌تر و آشکارتر است.»

و باز شیخ در جای دیگری می‌فرماید همچنان‌که خاتم انبیا فرمود: «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین و این سخن را بی‌هیچ برهانی به عیسی (ع) اختصاص داده است.» به گفته سید حیدر جز این نمی‌تواند باشد که شیخ اکبر به حضرت مولی‌الموحدین، که آن آیات و احادیث در شأن او وارد شده، التفات نکرده است. (همان، ص ۱۷۳)

محبی‌الدین تصریح کرده است که تمام انبیا و رسولان، حتی نبی اکرم (ص) از مشرب خاتم اولیا اخذ (علم) می‌کنند و این خاتم اگر عیسی (ع) باشد، لازم می‌شود که بر همه مرجح باشد، حال آنکه چنین نیست، زیرا ابراهیم (ع) بزرگ‌تر از اوست چه رسد به نبی خاتم. (همان، ص ۱۷۵)

استاد فقید جلال‌الدین آشتیانی برای سازگاری تعالیم ابن عربی با معارف شیعه اثناعشری، اقوال ابن عربی را در این باب غیر متعارض می‌داند و به ترتیب زیر قابل جمع نشان می‌دهد، ولی دلیلی از ابن عربی در این خصوص نمی‌آورد. از نظر استاد آشتیانی، شیخ اکبر معتقد است:

۱. خاتم ولایت مطلقه محمدیه به حسب رتبه، علی ابن ابیطالب (ع) است.
۲. خاتم ولایت مطلقه محمدیه، به حسب زمان مهدی موعود (عج) است.
۳. حضرت عیسی (ع) خاتم ولایت عامه (ولایت موروثه از انبیای مقدم بر خود است) و منظور ابن عربی از «علی الاطلاق» نیز عام است.
۴. مرد عربی که ابن عربی او را زیارت کرده است، مهدی موعود است فی الجمله: علی (ع) خاتم اکبر، مهدی (عج) خاتم کبری، و عیسی (ع) خاتم صغری و او خود، خاتم اصغر است. (ر.ک: ختم ولایت از نظر ابن عربی)

و. ابن عربی و حقیقت محمدیه

یکی از مشابَهات آرای ابن عربی با مسیحیان و به طور کلی، دیدگاه بسیاری از عارفان در باور به حقیقت محمدیه است که با نظر ترسایان در باب حقیقت عیسویه تناظر دارد:

پولس درباره عیسی مسیح (کلمه مورد اعتقاد او) می گوید:

«و او صورت خدای نادیده است» (کولسیان: ۱۵/۱) و «همه به وسیله او و برای او، آفریده شده (همان: ۱۵/۱) و «قبل از همه است و همه چیز در وی قیام دارد» (همان: ۱۸/۱) «و نخست زاده تمامی آفریدگان است.» (همان: ۱۵/۱)

«خدا که در زمان سلف به اشکال مختلف و با وساطت انبیا با پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر، به واسطه پسر خود، متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و به وسیله او عوالم را آفرید. او (پسر)، صورت الهیه است و کائنات را با کلمات پر قدرت خود نگاه می دارد.» (عبرانیان: ۱۴/۱)

عبارت انجیل یوحنا در باب «کلمه» بودن عیسی و توصیفات او از مشهورترین سخنان عهد جدید است:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود، همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او، هیچ چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات، نور انسان بود و نور در تاریکی می درخشید و تاریکی آن را در نیافت. شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود. او برای شهادت فرزند آمد تا بر نور شهادت دهد. تا همه به وسیله او ایمان آورند. او آن نور نبود، بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود. او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی، و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر... از پُری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، زیرا شریعت به وسیله موسی (ع) عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید...» (یوحنا: ۱۷/۱)

بر مبنای مضامین یاد شده از عهد جدید، آموزه «کلمه» (لوگوس)، یکی از مبانی عقیدتی مهم کلام مسیحی نیز گردیده است.

از نگاه متکلمان عالم مسیحیت از قبیل مینوسیوس، لوگوس (کلمه) همان پسر خدا است (Dictionary of philosophy, p.424) حقیقتی است ازلی که روح عالم و فوق عالم است، و بر هر آفریده‌ای تقدّم دارد. همچنین همه چیز، به واسطه «کلمه» هستی یافته است و نیز آن «قانون»، قاعده، شرع و سخن خداوند است که در قالب تورات و انجیل ظاهر شده و منشأ همه قوانین دیگر است.^{۳۱}

حقیقت محمدی (ص) به اصطلاح متصوّفه و عرفا، عبارت از ذات احدیت است به اعتبار تعین اول و مظهر اسم جامع الله است. (مفاتیح الاعجاز، ص ۲۱) نزد عرفا، «صادر اول»- یعنی اولین موجودی که از خداوند متعال به وجود آمد- وجود مقدس «حقیقت محمدیه» است؛ همو که به حق «خلیفة الله» است و دیگران خلیفه اویند. حقیقت محمدی، عقل اول است که روح اعظم است که اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله روحی. (همان، ص ۲۰)

شخصیت نبوی حضرت رسول (ص) از دو جنبه قابل توجه است:

۱. به عنوان مرکز روح بخش جهان آفرینش که روح حیات همه اشیاء است.
۲. واسطه عنایت الهی و منبعی است که خداوند شناخت خویش را از رهگذر آن بر پرستندگان خود افاضه می‌کند، و عطایای خویش را به وسیله او به بندگان ارزانی می‌دارد.

شیخ اکبر عوالم را بر چهار قسم تقسیم می‌کند: عالم اعلی که عالم بقاست، عالم استحاله که (کره اثیر و روح) که عالم فناست، عالم تعمیر (روحانیون) که عالم بقا و فناست و سرانجام عالم نسبت‌ها یا اعراض مانند رنگ‌ها و کمیت‌ها و کیفیت‌ها. این عوامل منحصر به دو موطن است: یکی موطن عالم اکبر که خارج از انسان است، و دیگر موطن عالم اصغر که خود انسان است. عالم اعلی همان حقیقت محمدیه است که فلک آن حیات است و نظیر آن در انسان، لطیفه انسانی و روح قدسی است. (جامع الاسرار، سید حیدر، ص ۴۱۹-۴۲۰)^{۳۲}

شیخ در فصوص و در فتوحات گواهی داده است که نبوت مطلقه و ولایت مطلقه هر دو متعلق به یک حقیقت واحدند که همان حقیقت محمدیه است، و برای این حقیقت از جهت ظاهر و باطن دو اعتبار است: اعتبار نبوت و اعتبار ولایت، نبوت مطلقه مخصوص خاتم الانبیا(ص) و ولایت مطلقه مخصوص خاتم ولایت که عیسی(ع) است. (همان، ص ۱۷۳) در مورد نبوت مطلقه، حدیث «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» و در مورد خاتم الاولیا حدیث «كنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین» را نقل و در تأیید می آورد. (همان جا)

نقش حقیقت محمدیه در عالم عبارت است از:

۱. از جهت ارتباط با جهان، مبدأ آفرینش و سرمنشأ آن است و آن نوری است که خداوند قبل از هر چیز آفریده است و همه چیز را به واسطه او آفریده است. همچنان که در حدیث جابر آمده است: اول ما خلق الله نوری.
۲. از جهت ارتباط با آدمیان، حقیقت محمدیه، فرجام کمال انسانی و صورت کامل انسان کامل است که همه حقایق وجود را در بر می گیرد.
۳. از نگاه صوفیان، حقیقت محمدیه به مثابه مشکاتی است که همه انبیا و اولیا، علم باطن خود را از آن می گیرند. (فتوحات، ۱۱۸/۱ و ۱۱۹)

به گفته عثمان بن یحیی، مفهوم کلمه یا حقیقت محمدیه که هر دو اصطلاح از شیخ است، نظیر مبدع اول نزد اسماعیلیه، نور محمدی نزد شیعه اثناعشری، مطاع در نگاه غزالی و عقل کلی در فلسفه اسلامی است... کلمه از نظر شیخ دارای سه اعتبار و در نتیجه سه فصل و اثر اساسی است: ۱. کلمه نسبت به ذات مطلقه و غیب الغیوب که مفهومی وجودشناسانه (ontologic) دارد، عبارت از تعین اول و تجلی اکمل در حضرت وجود مطلق است. در کلمه و بر کلمه و به کلمه است که تمامی کمالات ذاتی وجود به اعتبار علم و عالم و معلوم و از حیث حب و محب و محبوب تجلی می کند. ۲. کلمه نسبت به عوالم خارجی آفاقی و انفسی و مرئی و غیر مرئی که فعل و اثر آن جهان شناسانه (cosmologic) است. در این اعتبار، کلمه علت وجود و تطور و بقای آنهاست و قانونی است که بر جمیع اشیا و موجودات سیطره داشته باشد، و به

مثابه عقلی است که در همه چیز جریان دارد. شیخ مانند متفکران اسماعیلی میان مبدأ مسیحیت که از افعال و آثار کلمه است و مبدأ مسببیت که از خصایص ذات مطلقه است، تمیز و اختلاف قائل است تا به دام تشبیه نیفتد. ۳. کلمه نسبت به نوع بشر و غایات ذاتی او که فعل و اثر آن روان‌شناسانه است. کلمه در این نسبت، علت تطوّر معنوی و دگرگونی ابدی اوست (نظریه انسان کامل). بنابراین کلمه دارای دو خویشکاری است: نخست آنکه منشأ رسالت الهیه است و دیگر آنکه مبنای ولایت و قداست است. خداوند از طریق رسالت و شریعت، اراده آسمانی خود را به صورت قانون محدود کننده و ناموس تعیین کننده در برابر فکر و عقل آدمی آشکار می‌کند و از طریق ولایت و قداست، این اراده آسمانی را نه به صورت قانون، بلکه به صورت مظهر انسانی که تعبیر زنده آن قانون و ناموس است ظاهر می‌سازد به گونه‌ای که این مظهر انسانی، آینه صاف همان اراده آسمانی و وحدت و قدوسیت و ابدیت اوست. (جامع الاسرار، نوزده و بیست)

با نگاهی به مقایسه کارکرد حقیقت محمدیه با روح القدس و با عیسی و با «کلمه» شباهت غیر قابل انکاری در آنها می‌یابیم، در حالی که ما بین ظاهر قرآن کریم با ظاهر کتاب مقدس در این زمینه شباهت دیده نمی‌شود.

در جایی دیگر (ترجمه فتوحات، باب نود، خواجه‌ی، ۱۰۷/۱۳) هم شیخ اظهار می‌دارد که عیسی (ع) و پیروانش از امت محمد (ص) می‌باشند و در آخر الزمان، حضرت عیسی (ع) در امت محمد (ص) فرود می‌آید و به سنت محمد حکم می‌کند، صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد.

از نظر قرآن کریم، پیامبران مسلمان برای یهود بر حسب تورات حکم خواهند کرد: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً...» (مائده/ ۴۴)

ما تورات را نازل کردیم، در آن رهنمود و نوری است که پیامبران مسلمان و عالمان ربانی و احبار بر وفق آنچه از کتاب الهی به آنان سفارش کرده‌اند و بر آن گواه‌اند، برای یهودیان داوری می‌کنند.

از سوی دیگر در سوره سبا (آیه ۲۸) در خطاب به حضرت ختمی مرتبت آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...»: و تو را جز مژده آور و هشدار دهنده برای همگی مردم نفرستاده‌ایم، ولی بیشتر این مردم نمی‌دانند.

ابن عربی با استناد به آیه مذکور می‌گوید: الناس (مردمان) از حضرت آدم تا آخرین انسان را در بر می‌گیرد [و مضافاً آوردن صیغه جمع برای انبیای مسلمان] نشان می‌دهد که تمام شرایع انبیا، شرایع حضرت محمد (ص) و همه رسولان نایب او هستند. هر چند که به صورت ظاهری پس از دیگران ظاهر گردیده است، در واقع، خاتمیت او به معنی اعتباربخشی است و نوعی اولویت را در بر دارد. از سوی دیگر، خداوند به محمد (ص) «امّ الکتاب» را عطا فرموده است (آل عمران / ۷؛ رعد / ۳۹؛ زحرف / ۴) که فراگیر همه صحف و کتاب‌های آسمانی است. از این آیه نیز ابن عربی نوعی شمول‌گرایی را استنباط می‌کند (الفتوحات، خواجوی، باب هفتاد و سوم، ۳۱۰-۳۰۹/۱۳) و پیروان دیگر ادیان را نیز مسلمان می‌داند. از جمله در مورد حضرت عیسی (ع) نیز تصریح دارد که در آخرالزمان بر حسب شریعت محمد (ص) حکم خواهد کرد. مستند دیگر ابن عربی، حدیث مشهور «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین» است که نشان می‌دهد وجود پیامبر خاتم از نظر زمانی، قبل از دیگر انبیا و رسولان بوده است، و بر این اساس نیز تأکید دارد که همه مردمان از آدم تا روز رستاخیز همه امت محمدند. (همان، باب نود و یکم، ۳۳۹/۱۳) از نظر نجات‌بخشی نیز خداوند در خطاب به آن حضرت بر حسب رحمت و وسع‌اش وعده و بشارت آمرزش همه گناهان پیشینیان و پسینیان را داده است و این را فتحی می‌داند که فقط از آن اوست: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَ يُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (فتح / ۱-۲)

بر خلاف تفسیر مفسرانی که فتح مذکور را اختصاص به صلح حدیبیه و بیعت رضوان یا فتح مکه و خیبر دانسته‌اند، ابن عربی به ضمیمه حدیث «انا سید الناس یوم القیامة»، مراد فتح را آمرزش همه امت‌های پیشین و پسین از طریق حضرت محمد (ص) می‌داند. (الفتوحات، خواجوی، بخش نود و یکم، ۳۳۹/۱۳)

غالب محدثان متفقند که حضرت پیامبر خاتم (ص) فرموده‌اند که ان الرسالة و النبوة قد انقطعت فلا رسول بعدی و لا نبی. از سوی دیگر در روایات آمده است که عیسی (ع) در آخر الزمان فرود می‌آید و با قسط و عدل حکم می‌کند. این دو دسته روایات را چگونه می‌توان جمع کرد. پاسخ محیی‌الدین این است که مراد حضرت مصطفی (ص) این است که بعد از او، نبی و رسولی که دارای شریعتی غیر از شریعت محمدی باشد، ظهور نخواهد کرد نه مطلق نبی و رسول. از این رو، حضرت عیسی (ع) در آخر الزمان ظهور می‌کند با اینکه خود صاحب شریعت خاص بوده است ولی بر حسب شریعت محمد (ص) حکم می‌کند و پیرو شریعت آن حضرت خواهد بود. (همان، بخش هفتاد و پنج، ۱۱/ص ۲۴۴، ۵)

در بابی دیگر هم ابن عربی شریعت محمدی را متضمن همه شریعت‌های قبل می‌خواند و تصریح دارد که هیچ حکمی در دنیا نیست جز آنکه از شریعت محمدی مقرر شده است. (همان، بخش بیستم، ۳/۳۲۱)

ابن عربی علت کافر شدن قوم‌ها را نه به خاطر دینداری خاص آنان، بلکه به دلیل انحصارگرایی آنان در نجات می‌داند. در نظر محیی‌الدین اگر آنان معتقد باشند که دیگران نیز می‌توانند نجات یابند، کافر نیستند. (فتوحات، ۳/۱۶۲ و ۴/۹۳)

ز. موضع خاص و شخصی ابن عربی درباره عیسی (ع) و عیسویان

ابن عربی مدعی است که با عیسی (ع) رابطه شخصی ویژه دارد، چرا که وی از مقام عرفانی عیسی سلوک را آغاز کرده و به مقام محمدی رسیده و در بین این دو مقام، از مقامات موسوی، هودی و دیگر انبیا گذر کرده است. (همان، بخش بیستم، ۳/۳۲۴) در بدایات طریق، او از ازدواج پرهیز کرده و فقر را بر غنا ترجیح می‌داده است. محیی‌الدین می‌گوید با عیسی دیدارهای بسیار داشته است و بر دست او توبه کرده (همان، سفر ۱۲، ص ۱۲۲) و آن حضرت به او زهد و تجرید را آموزانده و دستور داده که سکه ولایت را برای ابن عربی بنویسند. (الفتوحات، خواجه‌جوی، ۱۲/۷۵)

برای محیی‌الدین مسلم است که رسول خدا از کشتن راهبانی که از خلق کناره

گرفته و به عبادت اشتغال داشته‌اند، نهی کرده و فرموده است: «ذروه‌م و ما انقطعوا الیه» و می‌دانست که پروردگار به آنان حجت آشکار عطا کرده است، در حالی که پیامبر می‌دانست مأمور به تبلیغ اسلام است و گسترهٔ دین او برای همگان است: «مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ.» (سبا/ ۲۸) بر اساس گزارهٔ مزبور، وی معتقد است که راهبان زمان پیامبر (ص) هم عملاً جز شرع او را نپرستیده‌اند و بر حسب رحمت و اسعاه الهی از علم لدنی تعلیم دیده‌اند. راهب مزبور که می‌داند عیسی (ع) در آخرالزمان فرود خواهد آمد و صلیب را خواهد شکست، به گفتهٔ ابن عربی واجد دو اجر است: هم اجر پیروی از حضرت عیسی و هم اجر اطاعت از حضرت محمد (ص). (الفتوحات، خواجه‌وی، ۳/۳۳۲)

وی اولیای عیسویان را نیز صاحب کرامات بی‌شمار می‌داند، ولی معتقد است که کرامات آنان به مرتبهٔ کرامات اولیای محمدی نمی‌رسد. اولیای عیسوی می‌توانند بر روی آب راه بروند، ولی اولیای محمدی توان پرواز در آسمان را دارند و شخصاً راه رفتن اولیا را در هوا مشاهده کرده است، چنان‌که پیامبرشان (ص) بر براق و رفر برنشست و به آسمان‌ها به معراج رفت. گرچه در مورد عیسی (ع) در حدیث آمده است که «لو زاد یقیناً لمشی فی الهواء»، ولی تردیدی نیست که ایمان آن رسول اولوالعزم از اولیای محمدی بیشتر بوده، ولی امتیاز اولیای محمدی به دلیل تبعیت و انتساب به مقام بی‌نظیر محمد (ص) است. (همان، ۳/۳۳۳)

نگاه خوش‌بینانهٔ محیی‌الدین نسبت به مسیحیان جالب توجه است و شایسته است در خاتمهٔ مقاله ذکر شود:

وی، عیسویان را به دیدهٔ تحسین می‌نگرد. توصیفاتى که برای آنان می‌شمرد، شگفت‌انگیز است. از نظر ابن عربی، عیسویان واجد اوصاف زیر هستند:

واجد بودن همتی فعال، کلمه‌ای مسموع، رحمت و شفقت بر عالمیان، عدم نفاق در همهٔ حالات، تسلیم در برابر خداوند، پرهیز از ایجاد دلتنگی و آزرده‌گی خلاق در هنگام صحبت و... (همان، ۳/۳۳۵) صاحب دعای مقبول و کلام مسموع، فعال که به جز خیر بر زبان آنان نمی‌رود. به هر چیز عالم با دیدهٔ نیک می‌نگرند، همچنان‌که از عیسی (ع) نقل شده است که می‌گفت: به خوک هم سلام کنید.^{۳۳}

چرا در بین مسیحیان بر خلاف مسلمانان، یهود و مجوسیان تقدس تمثال‌ها (نقاشی‌ها و تندیس‌های صلیب، حضرت عیسی، حضرت مریم و...) تا این حد رواج داشته و دارد؟ پاسخ ابن عربی این است که چون تولد حضرت عیسی از راه نکاح بشری نبوده، بلکه از طریق «تمثل روح» در صورت بشر بوده است، بر اَمّت عیسی (ع) اعتقاد به صورت غالب گردیده است و مسیحیان در کلیساها «مُثل‌هایی» را تصویری کرده‌اند و به عبادت آن‌ها می‌پرداختند، در حالی که در شریعت محمد (ص) دستور آمده است که: «اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک» و بر این اساس، در اسلام «خیال» اهمیت ویژه‌ای دارد. (همان، بخش بیستم، ۳/۳۲۳-۳۲۴)



پی‌نوشت‌ها:

۱. ابوبکر محمد بن العربی الحاتمی الطائی در مرسیه جنوب اسپانیا از خاندان اصالتاً عرب به دنیا آمد، در کودکی به همراه پدر به اشبیله رفت و تحصیلات خود را در آن جا آغاز کرد. در بیست سالگی به مسافرت در شهرهای اندلس پرداخت. در قرطبه با ابن رشد آشنایی حضوری یافت. تا سال ۵۹۰ ق اشبیله وطن او بود. در آن سال به تونس و سال بعد به فاس رفت. در ۵۹۸ ق از راه قاهره و بیت‌المقدس به زیارت حج عازم شد. از مکه به شهرهای مختلف سفر کرد. در ۶۰۴ ق پس از اینکه مورد تهدید قرار گرفت، از قاهره به مکه بازگشت و پس از مدتی عازم آسیای صغیر شد. در ۶۲۱ ق مقیم دمشق شد و سرانجام در سال ۶۳۸ ق از دنیا رفت.
۲. ر.ک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، مقاله «ابن عربی»، نوشته شرف‌الدین خراسانی. محسن جهانگیری نیز عنوان ۵۱۱ کتاب و رساله او را ذکر کرده است. (ر.ک: محیی‌الدین بن العربی...، ص ۹۳-۱۱۹)
۳. درباره آرای مخالفان و موافقان محیی‌الدین ر.ک: همان، ص ۳۶۱-۴۲۰.
۴. ر.ک: جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۷۷، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۸، ۴۱۹، ۴۲۰ و ۴۳۲ نقل از محیی‌الدین بن العربی...، ص ۳۸۶-۳۸۷.
۵. حضور مسیح را در مؤمنان از آیات دیگر عهد جدید نیز می‌توان یافت از آن جمله متی: ۲۸/۲۰ و یوحنا: ۲۳، ۱۸-۱۴/۲۰ و ۱۵/۵-۴ و ۱۷/۲۶-۲۳ و غلاطیان: ۲/۲۰ و کولسیان: ۲۶-۱/۲۷ و اول یوحنا: ۳/۲۴.

6. Dictionary of Beliefs and Religions, p. 347.

۷. اعتقاد به همبستگی روح و جسم در مصر، سابقه‌ای دیرین دارد و مومیای کردن جسم اموات برای بقای روح، مؤید این مدعاست.

8. New Catholic Encyclopedia, vol 7, p. 691-692.

۹. مائده/ ۷۵، به رسالت عیسی(ع) در آیات دیگر نیز اشاره شده است از آن جمله: حدید/ ۲۷؛ صف/ ۱۴-۶؛ مریم/ ۳۰ و شوری/ ۱۳.

۱۰. برای معجزات عیسی(ع) در قرآن رجوع شود به: بقره/ ۲۵۳؛ آل عمران/ ۴۶، ۴۹، ۵۰؛ مائده/ ۱۱۰ و زخرف/ ۶۳

۱۱. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص / ۷۲)

۱۲. شرح فصوص الحکم، سرآغاز فص حکمه عیسویه، الغراب، ص ۲۲۸.

۱۳. الغراب هزار سال مذکور را نه قبل از تولد بلکه پس از عروج تا زمان شیخ می‌داند و می‌گوید بیش از هزار سال از عمر عیسی گذشته و در این مدت، وی در آسمان دوم ساکن بوده و هست. (شرح فصوص الحکم من کلام الشیخ الاکبر، ص ۲۲۸)

۱۴. کان جبرئیل ناقلاً کلمة الله لمريم ينقل الرسول کلام الله لامته. (فصوص، ص ۱۴۲)

۱۵. و در کتاب از مریم یاد کن آنگاه که از خاندان خویش، در گوشه‌ای شرقی کناره گرفت و از آنان پنهان شد؛ آنگاه روح خویش را به سوی او فرستادیم که به صورت انسانی معتدل به دیده او درآمد. (مریم/ ۱۶-۱۷)

۱۶.

یاری دارم که جسم و جان صورت اوست چه جسم و جان، جمله جهان صورت اوست

هر صورت خوب و معنی پاکیزه کاندرا نظر تو آید، آن صورت اوست

(شرح فصوص، الخوارزمی، ص ۵۰۵)

۱۷. انسان هم به معنی بشر است و هم به معنی مردمک چشم و چشم.

۱۸. این بیت یادآور این فقره از سخن عیسی(ع) منقول در انجیل (یوحنا: ۶/۱۷) است: «عیسی... گفت ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد... و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم. اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی، ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد.»

۱۹. این بیت دلالت بر تجلی شهودی می‌کند نه تجلی وجودی. حق با تجلی وجودی همواره بر خلق تجلی دارد، ولی تجلی شهودی او در برخی از اوقات می‌باشد. (ر.ک: فصوص الحکم، تعلیقات ابوالعلاء عقیفی، ص ۱۹۲)

۲۰. «فكان عتب موسى اخاه هارون لما وقع الامر في انكاره و عدم اتساعه. فان العارف من يرى الحق في كل شيء، بل يراه عين كل شيء فكان موسى يربى هارون تربية علم» (شرح فصوص، الخوارزمی، ص ۷۰۱) شارح فصوص درباره رأی شیخ اکبر گوید: «و بدان که این کلام اگرچه از روی ولایت و باطن حق باشد، از حیثیت نبوت و ظاهر صحیح نیست از آنکه انکار عبادت ارباب جزئیة نبی را لازم است.» (همان، ص ۷۰۲)

خوارزمی همچنین گوید: «و صور را بقایبی نیست، اگر موسی (ع) به سوختن عجل تعجیل نکردی هر آینه پرستش بر آن قرار نماندی.» (همان، ص ۷۰۳)

۲۱. «وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ أَنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلِإِنَّهُمْ عِبَادَكَ وَ إِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

۲۲. ر.ک: فصوص الحکم، فص شیشی، ص ۶۴ و فص عزیزی، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ فتوحات، ۲/۲۵۶؛ جامع الاسرار سید حیدر آملی، ص ۱۰۰ (نقل از محیی الدین بن العربی...، ص ۳۴۴)

۲۳. [عیسی] «فینزل ولیاً ذا نبوة مطلقة يشركه فيها الاولياء المحمديون فهو منا و هو سيدنا فكان اول هذا الامر بنبي و هو آدم و آخره بنبي و هو عيسى اعنى نبوة الاختصاص.» (فتوحات، ۲/۴۹)
۲۴. شرح قیصری، فص عیسویه، در رسایل ابن عربی (به تصحیح نجیب مایل هروی) این بیت نیز آمده است:

از ازل تا ابد نبی دانش در ولایت هم این چنین خوانش
۲۵. «اعلم أيدنا الله ان الله خليفه يخرج و قد امتلأت الارض جوراً و ظلماً فيملوها قسطاً و عدلاً. لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد، طول الله ذلك اليوم حتى يلي هذا الخليفة من عتره رسول الله صلى الله عليه و سلم من ولد فاطمه، اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه و سلم جده حسن بن علي بن ابيطالب يبايع بين الركن و المقام يشبه رسول الله (ص) في خلقه».
۲۶. «فان قلت و من الذي يستحق خاتم الاولياء كما يستحق محمد صلى الله عليه و سلم و خاتم

- النبوة؟ فلنقل في الجواب: الختم ختمان، ختم يختم الله به الولاية و ختم يختم اله به الولاية المحمدية. فاما ختم الولاية على الاطلاق فهو عيسى عليها السلام...»(الفتوحات، ۴۹/۲)
۲۷. فتوحات مكيه، ج ۱، باب ۲۴، ص ۱۸۴.
۲۸. «و ان عيسى اذا نزل ما يحكم الا بشريعة محمد صلى الله عليه و سلم و هو خاتم اولياء فانه من شرف محمد صلى الله عليه و سلم ان ختم الله ولاية امته و الولاية المطلقة ينبي رسول مكرم ختم به مقام الولاية فله يوم القيامة حشران: يحشر مع الرسل و يحشر معنا ولياً تابعاً محمداً صلى الله عليه و سلم كرمه الله تعالى...»(فتوحات، ج ۱، باب ۱۴، ص ۱۵۰)
۲۹. همان، ج ۲، باب ۷۳، ص ۴۹، نقل و ترجمه از محيي الدين بن العربي...، ص ۳۴۸.
۳۰. «و لهذا الروح المحمدي مظاهر في العالم، اكمل مظهره في قطب الزمان و في الافراد و في ختم الولاية المحمدي و ختم الولاية العامة الذي هو عيسى عليه السلام...»(فتوحات، ج ۱، باب ۱۴، ص ۱۵۱)
۳۱. جهت اطلاع بیشتر در مورد تاريخ لوگوس رجوع شود به مقاله Logos در: Encyclopaedia of Religion and Ethics, ed.by James Hastings, p.132-138.
۳۲. «الحقيقة المحمدية هي اكمل مجلى خلقى ظهر فيه الحق بل هي الانسان الكامل باخص معانيه»(فتوحات، ۱۱۸/۱) «و ان كان كل موجود هو مجلى خاصاً لاسم الالهى، فان محمداً قد انفرد بانه مجلى للاسم الجامع و هو الاسم و الاعظم [الله].»
۳۳. «وللعيسويين همه الفعاله و دعاء مقبول و كلمة مسموعة ... من علاماتهم انهم ينظرون من كل شىء...»(فتوحات، عثمان يحيى، ۳/ ۳۷۵-۳۷۶ و ۳۷۲-۳۷۳)

منابع

- قرآن كريم؛ ترجمه بهاءالدين خرمشاهى، ويراسته مسعود انصارى و مرتضى كريمى نيا، چ ۳، نيولوفر و جامى، تهران ۱۳۷۵.
- كتاب مقدس؛ ترجمه قديم شامل عهد عتيق و عهد جديد، ترجمه انجمن مقدس ايران، انتشارات ايلام، ۲۰۰۲م.
- /ديان زنده جهان؛ رابرت هيوم، ترجمه عبدالرحيم گواهى، چ ۶، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران ۱۳۷۶.
- الاسراء الى مقام الاسرى؛ تصحيح جعفر سجادى، طهورى، تهران ۱۳۷۲

- برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان؛ ویلیام موننگمری وات، ترجمه محمدحسین آریا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۳.
- تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران؛ و.م. میلر، ج ۲، حیات ابدی، بی جا، ۱۹۸۱ م.
- توضیح الملل (ترجمه الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم بن احمد الشهرستانی)؛ تحریر مصطفی بن خالقداد هاشمی عباسی، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، اقبال، تهران ۱۳۵۸.
- جامع الاسرار و منبع الانوار؛ سید حیدر آملی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.
- خداوند ما عیسی مسیح؛ جان والوورد، ترجمه مهرداد فاتمی، کلیسای جماعت ربانی، تهران ۱۳۶۸.
- «ختم ولایت از نظر ابن عربی»؛ جلال‌الدین آشتیانی، کیهان/اندیشه، مهر و آبان ۱۳۶۸.
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی (مقاله ابن عربی)، ج ۴ (ابن سینا- ابن مسیر)؛ شرف‌الدین خراسانی، ج ۱، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۷۰.
- دایرة المعارف کتاب مقدس؛ ترجمه و تألیف بهرام محمدیان و دیگران، روز نو، تهران ۱۳۸۰.
- دین مسیح؛ برایان ویلسون، با مقدمه نینیان اسمارت، ترجمه حسن افشار، مرکز، تهران ۱۳۸۱.
- دیوان کبیر (دیوان شمس)؛ جلال‌الدین محمد مولوی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- شرح فصوص الحکم من کلام الشیخ الاکبر؛ محمود محمود الغراب، مطبعة زید ابن ثابت، دمشق ۱۹۸۵ م.
- شرح فصوص الحکم؛ تاج‌الدین حسین بن حسن الخوارزمی، به اهتمام نجیب مایل هروی، ج ۲، مولی، تهران ۱۳۶۸.
- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم؛ سید جلال‌الدین آشتیانی، ج ۱، دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۶۵.
- الفتوحات المکیه؛ محیی‌الدین محمد ابن‌العربی، تصحیح عثمان یحیی، قاهره، بی تا.
- _____؛ _____، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- _____؛ _____، ترجمه محمد خواجه‌ای، معاملات باب ۷۴-۱۶۱، ج ۲، مولی، تهران ۱۳۸۴.
- _____؛ _____، ترجمه مقدمه و تعلیق محمد خواجه‌ای، معارف باب ۷۳، مولی، تهران ۱۳۸۸.

- _____ ؛ _____ ، ترجمه محمد خواجهوی، معاملات باب ۷۴-۱۶۱، چ ۲، مولی، تهران ۱۳۸۴.
- *فصوص الحکم*؛ محیی‌الدین محمد ابن‌العربی، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، چ ۲، الزهراء، قم ۱۳۷۰.
- _____ ؛ _____ ، تصحیح و تعلیقات ابوالعلاء عقیفی، الزهراء، قم ۱۳۷۰.
- *فصوص*؛ محیی‌الدین محمد ابن‌العربی، چ ۱، الزهراء، قم ۱۳۶۶.
- *فلسفه علم کلام*؛ هری اوسترین ولفسن، ترجمه احمد آرام، الهدی، تهران ۱۳۷۰.
- «گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت از دیدگاه ابن‌عربی و اکهارت»؛ قاسم کاکایی، نامه مفید، شماره ۳۴، اسفند ۱۳۸۱.
- *محیی‌الدین عربی چهره برجسته عرفان اسلامی*؛ محسن جهانگیری، چ ۱، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۹.
- *المعجم الصوفی، الحکمة فی حدود الکلمة*؛ سعد الحکیم، دندره، بیروت ۱۹۸۱م.
- *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*؛ شمس‌الدین محمد لاهیجی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، زوار، تهران ۱۳۷۸.
- *المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم*؛ شیخ سید حیدر آملی، جلد اول، تصحیحات هنری کرین، عثمان اسماعیل یحیی، چ ۲، توس، تهران ۱۳۶۷.
- *الیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الاکابر*؛ محیی‌الدین ابن‌عربی، عبدالوهاب بن احمد شعرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۷۶.
- *Dictionary of Beliefs and Religions*; edited by Rosemary Goring, Great Britain: Words Worth, 1992.
- *Dictionary of philosophy & Religion*, Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press, 1996.
- *Merriam Websters Encyclopedia of World Religions*; Consulting Editor: Wendy Doniger, Merriam Websters Inc. 1999.
- *Metaphysical Bible Dictionary*; Unity School of Christianity, Unity Village, MO:Unity School Of Christianity, 1931.
- *New Catholic Encyclopedia*; second edition, Executive Editors: Berard L. Marthaler, Thomson, Gale & The Catholic University of America, Washington D.C., 2003.
- *The Oxford Companion to Christian Thought*; Edited by Adrin Hastings, Oxford University Press, 2000.